

۱۳۰۴
۸۷۱۹-۱۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه مجلس شورای ملی

مؤلف: محمد باقر
موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۴
شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۴



بازدید شد
۱۳۸۴

خطی «فهرست شده»
۱۲۲۲۱

۱۸

بازرسی شد
۲۶ - ۷

قد اشقل الی مالک الخیر الفکر القاصیف الخیر
ملا الله العزیز...
الفکر...
مالک هذا المملوک
مالک المملوک الکاتب
ای الکریم...
صدیق...





وبسم الله الرحمن الرحيم

المعلمة الذي هدانا لهذا نورنا لايمان واطلاق الشكنا
بلاذوة القران وجعلنا من امه اشرف بوعينه
واخو خليفته محمد المصطفى سيد الانس والجان
الذي نزل عليه القران صلا الله عليه واله
اصحابه وخلفاء الذين هم امناء الرحمن سيبا ابن
عه رابع الخلفاء وافضل الامناء واولي الامناء
قالى كتاب الله ومفسره بافصح البيان واطبع
الياسمين فامع اهل الشرك واللعين
براصحاب بيت وارباب بيضرت فحقى ناناو كه بعد اشيا
حضرت بوى الله ثم حل شانه نظر بيمونى ملافت شمول
حديث ما يقرب العبد شئى بعد المعرفة افضل

وشرح حقه



افضل من الصلوة فاعلمه اركان ايمان واوراج بنده
مكلفه اوجود سهار حلق ووقت اخراج حروف افواج
مقصودته بنا بر حديث شريف نور سانه لاصلوة الا بقائه
الكتاب بنى تصحيح قران فبهدى الحوائى آية واني بدارة وسر قتل
القران فزينا لا يقبل بيت پس احل عبارات و اجراء ادا
بعداد معرفت الية فيصل علم تريل صحت الهدا زه بمقدار و حير
خك زخوشه چين غرض اختيار المغنض الى غفر الله
الملك الغفار بنده جاني فحار اعلى اصغر ستر فباقر سيد جنة
يا ركا برتصميل دعوى خير رساله اليك بايد كه مستحق لانه
وبستدرا تبصرة بوده مشهد و انرا مرتب كردايند بر قدرت
ودوازده باب و خاتمه و موسوم سانه ساجد بختار القران و الله
وعليه السلام در بيان ثواب تلاوت و مرتبه تقار

در شرح آية القران فاعلمه
بجانب معرفت سر اول و اول

سنة



قرآن و والدین او و ثواب تعلم و تعلیم آن
باب اول در بیان حروف افعال و معنی و عدل و مخارج

آن و بعضی امور که تعلق با آن دارد مشتمل بر
فصل و سه فایده **باب دوم** در بیان صفات ذاتیه

و عارضیه حروف و معنی الحس و بعضی احوال متعلقه با آن
بر دو فصل **باب سوم** در بیان استعاره و بسمه متنی بر دو فصل

باب چهارم در بیان احکام های کتبی **باب پنجم**
در بیان مد و قصر **باب ششم** در بیان ادغام ضمه و کسبه

از متشابهین و متجانسین و تقاریر و ادغام لام تعریف نزد
حروف شمسیه و اظهار آن نزد حروف قمریه در این فصلت

باب هفتم در بیان احکام میم کن نزد حروف افعال
باب هشتم در بیان احکام نون ساکن و تنوین نزد

نزد حروف افعال **باب نهم** در بیان لغوی و تریق

راآت **باب دهم** در بیان معنی وقف و اقام
و انواع و احکام آن و معنی اختلاس و شام

در دو فصل **باب یازدهم** در بیان نسبت و مله و تاریخ فوت عامه در آن

در دو فصل **باب بیستم** در بیان اختلافات
مابین بکر و حفص و اقیس **باب بیست و یکم**

در بیان رسم الخط قرآنی مشتمل بر دو فصل و یک تنبیه
خاتمه در بیان کفش مکه و کعبه از آنصحت تا آخر

قرآن و علت آن و طریق آداب تلاوت
و ختم قرآن و چند و بعضی ادعیه متعلقه بشروع

و در آن که مطلب است مقدمه در بیان در

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

فضیلت تلاوت قرآن در ثواب قاری آن و
والدین او و ثواب تعلم تعلیم آن اگر چه درین
باب احادیث بسیارست لیکن این رساله
سوی کفایت همه آنها نیست پس قدر از آن
که مستدرک اشعری آورده در این مختصر تحریری
یابد بدانکه در حدیث صحیح وارد شده که هر که
قاری قرآن را دفن کند خطاب شود بر زمین
از زمین این بند را غدا بنگی زمین گوید
خداوندنا که کلام تو در سینه او باشد
چگونه او را غدا بسمیوان گوید و در حدیث
دیگر از حضرت پیغمبر منقولست أهل
القرآن أفضل الله وخاصته یعنی

یعنی اهل قرآن اهل خطا و خاصان و بند و
ایضا فرموده هر که قرآن را تلاوت نماید در روز
قیامت شفاعت کند در اینجا جی در حدیث
خوانده بود و باز فرموده که افضل عبادات است
من خواندن قرآن است و دیگر فرموده که
اشرف آیه است حمله القرآن و نیز
روایت شده که چون قاری قرآن در بهشت
آید او را گویند افز و قفا مینا
الضلال یعنی بخوان آیه از قرآن و درجه بالا رود پس او
آیه بخواند و درجه بالا رود و چند آنکه در حفظ داشته باشد اللهم
ارزقنا بحمد القرآن و نیز از حضرت رسول منقولست
که فرمود یا مسلمان علیک بقرآن القرآن فان فوائده

القرآن كفاية للذنوب وسير من النار وامن من العذاب

ويكتب لمن يقراءه بكل آية ثواب مائة شهيد

ويحط بكل حكمة ثواب نبي وينزل على قاربه

الرحمة ويستغفر له الملائكة واشتاق اليه الجنة

ورضى عنه المولى وترجمه ابن حديث شريف است

که ای مسلمان بقرآن بقرات قرآن بس بر سره خواند قرآن

کفاره است هر گناه ترا برده عیت میان تو و آتش و اما

از عذاب نوشته میشود بر کسی که قرانت میکند او را بازای

هر آیه ثواب صد شهید و با او هر که ثواب پیغمبر و فرود مایه بقاری

قرآن رحمت حضرت محمد و استغفار میباشد بر او ملائکه زمین

و خواهشند بشوید بر او جان و خوشنودیش از فرود کار عالمات

و از حضرت امام علی علیه السلام در اول تفسیر قرآن

بالحضرت فرمود که پدرم از آباء خود از حضرت رسالت پناه منم نکرد

که آنحضرت فرموده اند که کسی که خواند قرآن بلا عمل کند بر آنچه در آن است

در روز قیامت پدر و مادر او را بر سر او بپوشند از خود که دنیا و آخرت

در آنست قیمة کثیرین رشته آن بر نیاید و تا حی بر سر او نهند از نور

که روشنی آنرا ج مثل روشنی آفتاب باشد در خانه او دنیا و آخرت

رسول خدا منم تنقولت که خیر کرم من تعلم القرآن فعلمه ^{ای آیه و کتب}

قرآن را این ثوابها دتی حاصلت که بمقتضای کرمی مشکین ^{ای آیه و کتب}

و در قل القرآن فو تیلأ عملها ید و الا انک فی خواهر بودی ^{ای آیه و کتب}

ایشان حدیث و من قلیل القرآن و القرآن یلعبه ^{ای آیه و کتب}

یافته هر دین از جناب رسالت هم از معنی ترسیل سوال نمودند

آنحضرت فرمود الترسیل حفظ الوقوف و اداء الحروف ^{ای آیه و کتب}

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که الترسیل تحویل الحروف ^{ای آیه و کتب}

۹۹

الوقوف باب اول در بیان حروف بجا و عدم خارج و ذکر
 لوازم آنها مشتمل بر فصل و سه فایده فصل اول در ذکر لوازم
 آنها مخفی نماند که پیش از دستن مخارج شناختن در آنها از
 لوازم است که در اداء بعضی از حروف احتیاج با آنها دارند
 و در آنها سی و دو بیعت است و بنا بر هر یک از چهار قسم
 بیرون است قسم اول ثنایا که جمع ثنیه است و آن چهار دندان
 پیش است دو از زیر و دو از بالا قسم دوم رباعیات که جمع
 رباعیه است آن نیز چهار دندان متصل به ثنایا قسم سوم
 انیاب که جمع نابت و ناب عرب دندان پیش را گویند و آن نیز چهار
 دندان متصل رباعیات قسم چهارم اضراس که جمع ضرس است
 و آن بیست و یک یا شانزده و آن نیز بر سه نوع و یا بر دو نوع است
نوع اول ضراحت که جمع ضاحک است و ضاحک خنده گویند

کننده را گویند و اینها را ضواحتک بسبب آن گویند و در هنگام
 پیدا میشوند و اینها چهار دندان اند متصل با انیاب نوع دوم
 طواحن که جمع طاحن طاحنه است که بمعنی آسیاست و اینها
 در او در دندانند متصل با ضواحتک نوع سوم اگر باشد و واحد
 خوانند و او اخر جمع نابت و باخوردسته را گویند و اینها چهار دندانند
 که ابتدا بلوغ تا بسی که موعود بر آمدن آنهاست که اگر درین بین
 بر نیامد من بعد از آن خواهند آمد و اینها مشهور بدندان عقلند متصل
 بطواحن فصل دوم در بیان حروف بجا و غیره و مخارج
 بدانکه بجا معنی عد است و مخارج جمع حرفت و مخارج بجا
 بیرون آمدن حرفت و حروف بجا بنا بر قول اهل عربیت است
 و مخارج بنا بر قول خلیل بن احمد که پسندیده قراست مفهده است
 اول مخارج مفهده است از آخر خلق ابتدا از پیشش دوم

و در کتب دیگر است که بیعت
 بیعت و در آنجا که در آنجا

مخرج عین های مهملتین است از وسط حلق بیوم مخرج عین خا
بمجهتین است از اول حلق و این حرف و ف و ط حلق گویند چهارم مخرج
حرف است از نوای دهن بنا بر قول صواب حرف و ف هر است
چنانچه بیاید و این حرف و ف را جوفی و هوایی گویند پنجم مخرج فاست
لغات ششم مخرج کاف است از عکده کلمات و کافر اعلمی گویند
و کافر اعگدی و هر حرف الهوی گویند و لغات انکوش است
در آخر زبان بجانب حلق او نیز است طرف حلقی آنرا اعلمی گویند
و طرف قبی آنرا عکده نامند و بغارسی لها ترا ملازه گویند هفتم
مخرج جیم و شین بمجهتین و یا غیر مدی است از میان زبان با الجیم برابر
اوست از کام بالا و در جیم اندک از ان یکجا بم بلا پسند در شین و یا
نمی پسند این حرف و ف را جوفی گویند و شجر عبارت است از کثرت دهن
در ادای این حرف و ف پس کثرت می یابد این سبب است حرف و ف را شجر گویند

گویند هشتم مخرج ضاد بمجهت است از کنار پنج زبان با الجیم برابر است
از شکم دندانها ضراسن بالا خواه از طرف چپ خواه از طرف راست
و این حرف و ف را ضرسی و حاققی و بعضی شجری نیز گویند نهم مخرج لام
از کنار سر زبان بالثنه دندانهای انبات با عیانت بالا خواه از طرف
چپ خواه از طرف راست دهم مخرج ذال است از سر زبان بالثنه دندانها
نمایای بالا یازدهم مخرج راء مهملتین است از کنار از عین و ذال
سر زبان و این حرف و ف را الثوی گویند و لثه عبارت است از گوشت پایی
دندانها و ازدهم مخرج طاء و ذال مهملتین و تا مشتات فوقا
از نیز زبان که او را ذلق گویند با الجیم برابر است از شکمهای کام بالا
که متصلت لثه ثنایا که آنرا انطع گویند این حرف و ف را ذلی و نظیر
گویند سیزدهم مخرج ظاء و ذال بمجهتین است و تا مشتات از ذلق
با سر دندانها ثنایا بالا و این حرف و ف را ذلی و بعضی شجری نیز گویند چهارم

مخرج سین صلا سهلتین فرایمجه است از بار یکی ستر نال که اول
 است که نیند با آنچه بر آهنت از شکم دندانهای ثنایا پرستین
 فاصله دایره فرایم که نیند با نزد هم مخرج فاست از نیند آنها
 ثنایای هم لب برین شناورده هم مخرج هم و او غیر مدبر با هم جدا
 از لب طمیم از نیند و او از میان بال از درون لب است
 و در بیرون لبها هم بر نیند و او نمی چسبد این چهار حرف و فرایم
 هفدهم مخرج هم و اول بلغمه است از خیشوم بنا بر قول صحیح در خیشوم
 عبارتت از سوراخ بینی و این حرف فرایم که نیند **فانک اولی**
 بعضی این حرف فرایم است که قرابت با صحیح است مانند همزه
 مانده است **مانند الف** و الف همزه و او و همزه و ی است در
 تسهیل و آن فرغ همزه حقیقه است و الف مقاله و همزه که فرغ است **الف**
 منتصبه و رتبه و صلا مشتمل بر آن فرغ است از صلا و از آنجا است **و لام**

و لام منتصبه و فرغ است از لام مرتقه در لفظ جلاله که قبل از کسور
 نیشتم و در آنچه روایت صحیح است از روش بعد از صلا و طلاء
 و ظاهر آنست که علی الله و رسول الله و الصلوة و **الطلاق**
 و ظلام و در مرتقه فرغ است از راه **فانک دوم** در بیان
 احتمال نمودن مسکون ساختن حروف در مخرج خود قاعده است
 که هرگاه کسی خواهد بداند که حرف از مخرج ادا میشود یا نه همزه
 بر سر الحرف در آورده آن حرف را ساکن بلکه شد همزه یا کلام
 نمایند مشخص شود مانند آوات و اب و ات و اث تا آخر برین
 قیاس است **فانک سوم** در بیان فرق با بین همزه و الف آنکه
 کسی اهل عربیت نیستی بخواند اعداد بیان حروف چهار است
 میداند چنانکه میگویند که فرق با بین همزه و الف نیستند بلکه
 در حد مانند همزه و در حساب چهار است و در حد یک شمرده اند

وقول ایشان نسبت که اگر تفاوت باشد این دو میسر است در
 غیر هم باشند و اول بر حدیث قول است که هر که باشد که قبول
 حرکت نماید و الف قبول حرکت نماید بلکه همیشه ساکن شد و ابتداء ساکن
 محال است در حرف بها لامی آن صم نحو که گویند لام الف لا و
 در حال لام بر حرف برین مقام بود لام است در قلب الف و تلف
باب دوم در بیان صفات ذاتیه و عارضیه حروف
 بعضی احوال متعلقه باک شته در دو فصل و در تقیید فصل اول
 در بیان صفات ذاتیه و صفات ذاتیه حروف اند هر چه از آنها
 ضد اند یا یکدیگر پس بر هر حرف پنج صفت از صفات مذکوره محال
اول افتتاح کردن که بمعنی پس شدنت دوم اطباق که بمعنی
شدن حرف و اطباق چهار بند ص من طظ و این حرف را
مطبق گویند که زبان در ادای این حرف جمع شده میل نکام

بالا نموده تخمین اد امیکرد و باقی حروف را منقسمه میکنند بسبب اینکه
 در ادای اینها زبان پس گرفته شده برقت اد امیکرد و سوا می نامند
 در بعضی احوال جیاخته نباید سیم چه که بخیر بلند شدن صدقت چهارم
 همین که بمعنی فرو شدن آواز است حروف لامی که مذکور است در کلمات
 فخته شخص سکت و اینها را مهمور نسبت میکنند که چون صغف
 درین حروف صد در ادای آنها آواز ^{و باقی حروف را} گرفته شده بر تبه که جوهر
 در آنها ظاهر نشود و ضد جوهر ^{و باقی حروف را} که گویند نسبت قوی در این حروف
 است در ادای اینها آواز منحنی شود بر تبه که جوهر صوت شخص منحنی
 نماند که نسبت جریان بهمس و تقیید هر که در کتب قوم مسطور است محال
 فقیر را ہی ندارد زیرا که جریان خاصه خون و تقیید خاصه شده است
 و در حروف مهموره و کافیه بلکه از حروف شده از جریان ندارد
 و در ادای آنها صوت در غرض منعقد می شود مانند آنک و ات در حروف

و فرزه حروف مهموره و حروف
 یعنی این حروف هستند

همواره حروف که متصف بصفه رخوه اند جزایر شوند مانند اذ و از
 و احض و اط و اغ و اکن و الهم با لسان بجم رخوه که معنی سستی
 ششم شده که معنی سستی است حروف شده هشت اند مجتمع
 کلمات احد قطب بکن و این حروف شده بود هطه آن گویند
 که در مخرج لپه قوی که در آنهاست منعقد میشوند و باقی حروف
 در مخرج پنج از آنها که مجتمع اند در ترکیب لم نزع متصف ^{الله}
 بصفه بین شده و الرخوه بعلت آنکه بان سستی اند که صوت
 در آء این حروف در مخرج باله منعقد شود و نه بان سستی که جریا
 تمام باشد بلکه در اول آنکه جریا یافته پس بعد منعقد شود و بعضی
 حروف در این لپه سخته در ترکیب کم نور عالمی گفته اند از این
 این حروف باقی ماند متصف بصفه رخوه اند زیرا که در آء
 اینها بعلت سستی که در این حروف نفس در مخرج جریا بسیار

بسیار هفتم استقلال که معنی طلب سستی کردن است هشتم
 استقلال که معنی طلب بلندی کردن است و حروف استقلال مجتمع اند
 در کلمات فقط حاصل ضغط و این حروف ^{۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰} مستعلیه بعلت آن
 گویند که در آء این حروف صوت میل به بلندی نموده به تخم ادا
 و باقی حروف استقلال گویند بسبب آنکه در آء اینها صوت میل
 به پستی نموده به ترین ادا میگردند نام اصوات که معنی منع
 و سنگین دهم اطلاق که معنی طرف و سبک است و حروف
 شش از مجتمع در ترکیب فومین لب و انصاف این حروف
 باین صفت بوده است که از طرف لب زبان آدا میشوند و باقی
 مصممه لپه آن گویند که در آء آنها سنگین در مخرج جاری میشود
 و در کلام عربی و یا فارسی که هم حروف این مصممه باشد
 یافت شده ممنوع است مگر عسجد که علم است از بر زرد

عسطلوس و ایدنج که هر یک علمند از برای مردی این لغت را
 بستن ^{صفا} عجمی یافته که هر بند و الف در ترتیب و تخمین تا پنج قابل
 خود است فصل دوم در بیان صفات عارضه لا صفات ^{صفا} عارضه
 شانزه اند که هر یک از آنها عارض بعضی حروف میگردند در هنگام
 سکون اول قلمبه که معنی خست است و دوم صفت که معنی ^{فشار}
 محقق بر حرف قطب جد زیرا که در این حروف در هنگام سکون
 بجهت شده و بهر عقیده کامل در مخرج بهیسه بر تبه که ماهیه میروند
 معلوم نمیکرد پس در این هنگام محتاج بصفت قلمبه و ^{صفت}
 اند تا آنکه ماهیت آنها مشخص شود و همزه را البته آنکه گاهی
 ایدال و گاهی تسهیل عارض میشود ازین صفت اخراج نموده اند
 و باقی حروف که اند و مرداد است که درین موضع است
 که این حروف در هنگام سکون مطلقا جنبش نیابند سیم حرف

حرف است فخص بحروف اولین و اینها را جو فیهم گفته اند که جو و
 مدار نوای این دو اولین از میان هر لب این از میان این ادا
 میگردند میگردم فخاص است فخص بحروف مد و ما و اینها را مخفی
 بعلت آن گویند که حروف در این چون ماده نمیشد و بنا را
 در اداء آنها مد علی نیست و حصول آن با شاع و کات است ^{بهم}
 ضعف که دارند غالب اذفات آنست که تجلیل میروند و نشان
 بیکن الف است چنانچه الف شاع فتمه و او مدی از شاع ^{صفت}
 و یا مدی از شاع کسره بقدر یک الف حاصل میشود و ما نیز
 بجهت ضعفی که دارد متصف باین صفت است پس باید که صفت ^{خفارا}
 از حروف مد بیکن الف مدسلیت باید و از بهشت است ^{بهم}
 نیز که بعضی تیری است فخص بهمه و همزه را ^{سبک}
 گویند که بعلت شدت و جهری که در اینست نیز و شداد ^{سبک} میگردد

هشتم بگر که بمنبر و بار گفتن است فخص برای همله است ^{در آن}
 جمله آن مکره گویند چون غلطی در آن است که باید و ^{کشته}
 پس این صفت از آن مخصوص است بودن زایل باید کرد
 تا آنکه با سس تید بر هم خورد هفتم الحراف که بمعنی حرکت
 فخص بلام راء همله است و این حرف را منخرقه سبب آن گویند
 که در اداء لام کنار سز آن کج گردیده بلته انبیا و با عیانت
 میرسد و در اداء راء سز آن پیچیده و از پشت سز آن ^{ادا}
 میگرد هفتم حجه که بمعنی ارتقا صوت فخص بجاء همله ^{و عازا}
 و حجه سبب آن گویند که در اداء آن صوت را ارتقا حاصل شود
 هم لغت که بمعنی مشت است فخص شبا و مثله و نارا منقوئه
 سبب گویند که در اداء آن مشخ بهم میرسد هم لغت که بمعنی ^{صوت}
 فخص لغات و فارا منقوئه سبب گویند که در اداء ^{آنها}

در لغت
 در اداء
 در اداء

چون است فخص بر حرف اولین و اینها را جوفیه گویند
 آنکه در لب بهم میرسد یا زده هم ^{۱۱} حرفه که بمنبر است در مخرب
 بهم رسیدن فخص بجاء همله است و عازا منقوئه سبب گویند
 که در اداء آن حرفش در مخرب بهم میرسد و او زده هم صغیر که بمعنی
 شوت زدنت و آن فخص بسین صا هملین و زاء ^{۱۲}
 و این حرف صغیر است آن گویند که در اداء اینها شوت زدند هم
 میرسد سین زده هم اعتلا است که بمعنی تغییر تبدیل فخص بهیره ^{۱۳}
 و اینها را معتله عبلت گویند که در اینها تغییر تبدیل مکرر است
 چهاردهم نقشی که بمنبر را کند که است فخص شین ^{۱۴} مع و بعضی
 و راء همله و فارا آن ضم ساقه اند و اینها را حرف نقشی ^{۱۵}
 گویند که در مخرب پر کند که بهم رسانند یا فو زده هم استقاله که بمعنی
 دراز است فخص لغات و صا را استطله سبب آن که طول

مخرج از دندان نواخرا تا دندان صواب است و است که در کتب معتبره
عین در کتاب
گویند و هر چه معنی از برای افعال مناسب است مانند هم غنیه که
از آوازی که بعد از افعال شقیقین از خنوم بیرون آید و این قیاس
بیم نون شدت قیاس است که اولی که او غام با غنیه یا اخفا شوند و البته علم
تثبیه اول میباید است در مخارج و صفات مذکوره خود
هرگاه غلیظی بهم رسد شک نیست که در قرات بهم خواهد رسید
مانند آنکه ذال مجهول از مخارج را مجهول و سین مظهر از مخارج
مشبه و قافرا از مخارج غلیظ و ضار مجهول از طایفه مجهول و کس را
کردن و تکبیر در راه مجهول و مخیم در حروف مستغله و قریب در حروف
بمبار و در حروف مستغله که مجاور حروف مستغله تر بخوبی باید آید و نمود
باستقلال خود و مستغله با استقلال خود و قریب از راه استقلال صفت و استقلال
صفت و هر قوی ضعیف می تواند خود را با قوی تر از آنند مخصوصه و
طبیعت

تثبیه اول میباید است

و طبیعتا و غلظت و غنیه و حقیقت و مستغله که مجاور راه مجهول واقع شود
تثبیه دوم مخفی تا آنکه آنچه بعضی از فضلا تصور نموده اند در حروف
و صفات میزده مدات و چه کیفیت در تحصیل صفات لازم است
غافل اند از این مغز در اکثر کلمات اعراب است که هر یک بهیچ
فقیر از بعضی قول سماع نموده ام که بعضی کلمات را بخوبی میخوانند و مستلزم
لحن است چون کسره همه یا کن و فتحه اولی البته بقدر از بحر
میشاید نه قتمه است و نه کسره و در سوره اعلی آیت را بهیچ
میشاید که با هم میزنند تسویه و بعضی کلمات را نمیکنند
عرض از تکیه در گذشتن حرکت است از حد خود و هرگاه حرکت را خود
در گذرد شیاع خواهد بود و شیاع مستلزم زیاد قیاس است و زیادتی
ناز است اینکه در میان مردم متداول شده که در سوره حمد صفت
که هرگاه هر کلمه سابق با اول کلمه لاحق متصل گردد طبیعتا متصل است

پس یک از محمد بن زینب و قراد کتب ^{از وفات کبر} فرموده اند که در بعضی
سخن نصاب ^{نصف} نظر فرموده است آن است رباع در فائده
الکتاب ^{شش} هفت است که در نایب نقصان باشد ^{لال} هر
کیوم ^{کتاب} کتب ^{دیگر} کتب ^{تعل} تعل ^{نیک} نیک بدان دور نیست ^{مرا} مرا
باشد ^{دال} دال ^{المهر} المهر ^{از} از ^{آخر} آخر ^{کلمه} کلمه ^{بانی} بانی ^{قطع} قطع ^{منه} منه ^{تمام} تمام ^{کلمه} کلمه ^{لاحق} لاقح
و وصل ^{باید} باید ^و و ^{بچنین} بچنین ^{نمونه} نمونه ^{از} از ^{آخر} آخر ^{کلمه} کلمه ^{منه} منه ^{بر} بر ^{مرا} مرا ^{متصل} متصل
و علی ^{هذا} هذا ^{القیاس} القیاس ^{آخر} آخر ^و و ^{از} از ^{جانب} جانب ^{معصوم} معصوم ^{حدیث} حدیث ^{تعیین} تعیین ^{این} این ^{وارد} وارد
که ^{حاشا} حاشا ^{کلام} کلام ^{جانب} جانب ^{قدس} قدس ^{الهی} الهی ^{متبسم} متبسم ^{آن} آن ^{کرد} کرد ^{پس} پس ^{بیر} بیر ^{استقامت} استقامت
حاکم ^{باینه} باینه ^{شود} شود ^{در} در ^{عقل} عقل ^{بالغیر} بالغیر ^{الارام} الارام ^{است} است ^و و ^{بقدر} بقدر ^{امکان} امکان ^{در} در ^{تحصیل} تحصیل
این ^{علم} علم ^{نمود} نمود ^و و ^{مقتضای} مقتضای ^{آن} آن ^{بیر} بیر ^{که} که ^و و ^{دقیق} دقیق ^{الطریق} الطریق ^{فوتیلا} فوتیلا ^{عمل} عمل ^{کرده} کرده
و ^{معاذ} معاذ ^{بی} بی ^{باشد} باشد ^{چنانچه} چنانچه ^{از} از ^{زید} زید ^{بن} بن ^{یاسر} یاسر ^{نابت} نابت ^{روایت} روایت ^{که} که ^{قرآن} قرآن ^{تو} تو
ما ^{ثوره} ثوره ^{یا} یا ^{خدا} خدا ^{الا} الا ^{فرح} فرح ^{الاول} الاول ^و و ^{در} در ^{حدیث} حدیث ^{یک} یک ^{وارد} وارد ^{شده} شده ^{قراة} قراة

که ^{قراة} قراة ^{تو} تو ^{ان} ان ^{تسه} تسه ^{ثورة} ثوره ^{یو} یو ^{خدا} خدا ^{من} من ^{انوار} انوار ^{الرحمان} الرحمان ^{تبع} تبع ^و و ^{التبع} التبع
لمن ^{بود} بود ^{قسم} قسم ^{است} است ^{بما} بما ^و و ^{خفی} خفی ^{لمن} لمن ^{علی} علی ^{تغییر} تغیر ^{در} در ^{اعراب} اعراب ^{کلمه} کلمه ^{در} در ^{ما} ما ^{نقصان} نقصان
و لمن ^{خفی} خفی ^{تر} تر ^{من} من ^{حقوق} حقوق ^{حروف} حروف ^{است} است ^{از} از ^{تغییر} تغیر ^{مخرج} مخرج ^و و ^{صفات} صفات ^{العلم} العلم
باب سوم در بیان استعانه و سلمه فصل اول
بیان استعانه بدانکه در هنگام شروع تلاوت گفتن ^{استعانه} استعانه
الرحیم ^{نست} نست ^{بعضی} بعضی ^{نظر} نظر ^{بقول} بقول ^{جانب} جانب ^{قدس} قدس ^{الهم} الهم ^{در} در ^{کلام} کلام
فاذا ^{اقرأت} اقرأت ^{التو} التو ^{ان} ان ^{استغفرت} استغفرت ^{بالله} بالله ^{شیطان} شیطان ^{الرحیم} الرحیم ^{از} از ^{صفت} صفت
و ^{جوب} جوب ^{نموده} نموده ^{اند} اند ^{بعضی} بعضی ^{محققین} محققین ^{گفته} گفته ^{اند} اند ^{استعانه} استعانه ^{قبل} قبل ^{از} از ^{قرآن} قرآن
صاحب ^{بوست} بوست ^{چنانچه} چنانچه ^{با} با ^{اول} اول ^{چو} چو ^{که} که ^{از} از ^{جانب} جانب ^{قدس} قدس ^{الهم} الهم ^{استعانه} استعانه ^{نموده} نموده ^{اند} اند
که ^{آورد} آورد ^{سخنان} سخنان ^{نموده} نموده ^{اند} اند ^{ناخوشی} ناخوشی ^{بهم} بهم ^{باشد} باشد ^{یا} یا ^{که} که ^{نموده} نموده ^{اند} اند ^{بسیار} بسیار
نماید ^{که} که ^{از} از ^{چند} چند ^{صفت} صفت ^{دیگر} دیگر ^{استعانه} استعانه ^{وارد} وارد ^{شده} شده ^{است} است ^{لیکن} لیکن ^{صعبه} صعبه ^{نموده} نموده
شهر اقوی است در جهود و خفات در غیر از تابع قرآن است
و در ^{نار} نار

این سخن در کتب کبری که در قرآن قطع نظر از صورت آن از طرف اولی است که در این کتاب است از وجه
کتابت این سخن در کتب کبری که در قرآن قطع نظر از صورت آن از طرف اولی است که در این کتاب است از وجه

این سخن در کتب کبری که در قرآن قطع نظر از صورت آن از طرف اولی است که در این کتاب است از وجه

هر اختلاف از هر صورت است خواندن آن سنت است
و بعضی در غیر نماز هر گاه در خدمت پسر خوانده شود بجز اول
هر صورت با خفا قرائت فصل دوم در بیان بسط بر بکته
ملا را در جزه سوره بودن بسط که خلافت با بعضی از علماء
حقیقی و در اقران میباشند از علماء عامه آنها که اقران میدانند
ایشان است که را بقراءت قرآن فرأست و در ابتداء بواجب
سوره از باب التواضع و قبول اما اتفاقاً علماء لایمینه است
در اول سوره از سوره قرآنی غیر سوره توبه جزء آن بلکه آیه از آن
است و بان جهت در کتب فقهیه آیه فرموده اند که هر که بعد از
فاتحه در نماز تعیین سوره نموده بسم الله گوید بعد از تعیین سوره
اعلم بسم الله نماید و الا آیه از آن سوره ترک نموده باشد زیرا
که آن بسم الله را بقصد هیچ سوره نموده مگر آنکه علم خواندن آن

آن سوره نموده باشد در این هنگام اعلم بسم الله ضرورت نیست که بسم
در ابتدای هر سوره از سوره قرآنی غیر سوره توبه خلافت ندارد و با هم ملا
لازم است در میان دو سوره بعضی از قراء عشره اتیان با و میساید و بعضی
و لایمینه هیچ وجه ترک او سوی سوره توبه جایز نیست و در آخر سوره
یعنی ابتداء بجز و یا غیر یا عشره قاری غیر است در گفتن و نگفتن
آیه مصدر ساء الله باشد نعم از آنکه اسم ظاهر باشد از الله
آه هو یا ضمیر باشد هو الاول و الا فر در این صورت گفتن بسم الله
و اگر مصدر بسم الله است نعم مطهر باشد مانند شیطان بعد از گفتن یا
انه عدد مضطرب بین اولی ترک او است در آخر سوره توبه ترک
بسم الله اولی و بسم الله را بین استعاذه و سوره چهار وجه چارینست اول
آنکه بسم الله با استعاذه وصل نموده از سوره قطع نمایند دوم الله قطع
او از استعاذه نموده بسوره وصل نمایند سوم الله استعاذه بسم الله

و بسم الله الرحمن الرحيم وصل تا بسم الله الرحمن الرحيم در هر دو وقف تا بند و در میان
 هر دو بسم الله الرحمن الرحيم در هر دو وقف تا بند و در میان متصل
 سخن بسم الله است بسم الله که نشسته و طلعش از سوره آینه نهد
 و وجه ثانی جایزه است که بسم الله را از آیه سوره گذشته قطع
 اول سوره آینه وصل تا بند و تحت تصار بسم الله اول سوره
 فاتحه و انعام کهف سبأ و فاطر و انبیاء و قمر الرحمن و الخاقه
 و القارعه و قطع او نیز از سوره اولی هر دو قیامه و عیس و
 و بلد لم یکن و لقاشر و همزة لهب الله علم باب جهاد و در بیان
 احکام و کفایت و آن ضمیمه متصل مفردند که است و در آن جهاد
 صورت اول ما قبل و ما بعد کن مانند بقیه الموت دوم
 ما قبل متحرک و ما بعد کن مانند الملك بسوم ما قبل ساکن بعد
 متحرک مانند لا و فیه بی جهاد ما قبل و ما بعد متحرک مانند بسم

بسم الله الرحمن الرحيم آن در دو وقت اول و دوم هیچ یک از قرار اصله نباشد
 و در وقت سیم بن کثیر صلوات بر او در وقت چهارم همه قرار اصله است
 در حال وصل یعنی هرگاه نامی ضمیر مضموم باشد آن ضمیر را بشباع
 و هرگاه مکرر باشد آن کسره بشباع بیاید مانند در حال وقف
 و او و یا کنند مانند ثوبی که مصاحب است در وصل و مفروق
 در وقف و همین حال دارد نامی هده از برای مؤنث استقره با
 میسببند و در بعضی مواضع میان قرار بشباع و کون و خلاقی است
 و ما آنچه تعلق بعجم و راویان و دارد ذکر میکنیم تا بشعر افان
 دهد بیضه کم در سوره زمر عاصم لا قصر است و در فیه منا
 در سوره فرقان حفص اشباع است و بیوده الیک در سوره ال
 عمران در دو موضع و در ثوبی منها در سوره در دو موضع و در
 سوره ثوری در یک موضع و در ثوبی یا تولیه و فیه جهنم در سوره نا

و در سینه در سوره نورا برای مکر با کمان است و در سینه
 اسکان تاق و قصر است و در راجه در سوره طه و سوره شعرا
 و در آتیه در سوره نمل عاصم را اسکان است و در غیر آنها بشرط
 ما قبل و ما بعد عاصم را شباست باب تجرید در بیان مد و قصر
 بدو اکتفا حرف مد است الف و او ساکن ما قبل مضموم یا ساکن قبل
 کمزور و اینها را حرف مد و این خوانند و این برد و قسمت مکتوب و
 مکتوبی مانند التوتی که مثال هر سه در التوتی است و لفظی مانند که و به
 که از شیخ ضحکه که به هم میرسد و هر گاه قبل او و یا پس از آن مضموم
 باشد الف را این خوانند نه مد مانند حو لیس و امتداد اینها بدو سبب
 از یک الف زیاد است و اینها در اصطلاح قرآن و قصر مد ذاتی
 و طبیعی و اصلی خوانند و هر گاه سبب بهر سه زیاد از یک باشد بر یک الف
 تا چهار الف پنج الف و اختلاف بین الفراء امتداد بهر سه این است

۴۲۱
 از فرعی که این دو سبب است یا مضموم سبب نغز نغز است یا سکون
 و همه متصل است یا منفصل و همه متصل مقدم است بر حرف
 یا مضموم و در تقدیم بلند امن اوتی و ایانا مع یک از فرعی است
 بروایت و درش از طریق ارق مد نباشد و در تأخیر مانند مناء
 و سوره و سببی هم قرآن اگر که در مقدار آن در این اختلاف است
 و این سبب اتفاق قرار آید و خوانند و در انفصال مانند الی
 و قوا انفکم فنی نفهم و له الا و به آن در امتداد آن خلاست بعضی
 الامتداد دهند و بعضی نه مگر در کلمه توجیه گفته تعظیم به ایشان راست
 و این سبب اختلاف با جایز خوانند و در این قسم عاصم چهار الف
 است و سکون نیز در قسم لازم عارضی لازم است
 از حروف منفک نشود عارضی است که گاهی باشد و گاهی نه
 از اینها هم اند یا مظهر است که این حرف ساکن باشد

مانند ذات و مظهر محرز مانند الآن و در این قسم همه در آرام
 است و بعضی در مدغم یک الف زیاده گفته بود جمهور القفا و قوا
 بیاین مدغم مظهر مست عارض مدغم در آرام است عرب
ادغام کبیر نکام و صل مانند قال اللهم سقول لک قبل الم عارض
مظهر در عرف متحرک غیر مشده است در وقف مانند قال سقول تبل
و مطر سوء دینی و خوف خیر و هر گاه حرف تد که آز اشرفا
 که از واجب کیند هر دو قوی باشد عاصم را جهار الف مد شد
و بعضی مع الف غیر گفته اند در شرط قوی النت که قبل حرف
از بعضی در جمله گذاشت و موجب قوی نمرد است اعمال
 اینکه متصل باشد منفصل و سکون لازم از یک مدغم باشد مظهر
عارضی در بهره و شرط ضعیف حرف لین موجب سکون
عارضی است در غیر صحة و در عین ابتداء هر یک شور طول ولا

و توسط ضعف مشرط و قوت موجب قفا ما ز اما قفا طریق
 و بسی نست در بیم ابتداء آل عمران در حالت صل بسته توسیب
 دو وجه جایز است قفا القفا عارض صل بسته را ان و ثانی
 اولی است و توسط که بعضی در ین مقام قائمه و جهی آرد و هر گاه
 سکون عارضی باشد در له وجه جایز است طول الف عینا
عارض تقصیر که یک الف است بسته القفا عارض و توسط که الف
 بجهت مراعات جانبین پس را مشکله کن عارض مدغم در در مثال
 اول که قال و سقول وقیل باشد بسته قوت شرط ضعف
 و در مثال جهار همچو که مطر سوء و بسی باشد بسته ضعف شرط
قوت موجب طول اولی بر توسط و توسط اولی بر تقصیر در مثال
و بعضی ان بسته ضعف بر دو توسط اولی بر توسط اولی بر
طول است پس بر قسم است واجب لازم و جایز در حالت

بسته
 شاطیبه

که هرگز متصل بحرف بر باشد و موقوف باشد و لازم در قسمت
 سکون لازمی باشد و جایز شکامی است که سبب منفصل با سکون
 عارضی باشد و سبب در خبر است اول مبالغه در نفر در قرائت
 بهره از بعضی طرف کنند لاریب در يوم تعظیم که قاصران ^{منفصل}
 رست در کلمه توحید به تعظیم به سبب بهره و از عاصم بروا ^{حقیقت}
 از طریق قبیل قصر و منفصل وارد شده در غیرت بطبیعه و الله اعلم
باب ششم در بیان ادغام کبیر و صغیر متشابهین و متجانسین و متبا
 و ادغام لام تعریف بزحرف و تشبیه اظهار آن نزد حرف ^{فوق}
 بر الکه ادغام در لغت بمعنی اهل کردن است چنانچه عرب گوید ^{اعانت}
 اللجام فرغ لغزس و در اصطلاح قراءه داخل کردن حرف در حرف
 و ادغام بر دو قسم کبیر و صغیر ادغام کبیر آنست که مدغم متحرک
 باشد آنرا ساکن مضموم در مدغم فیه درج کنند و عاصم ازین قسم

قسم چند کلمه باشد من حی در سوره تعالی برویت حفص الحاقوز
 در انعام و لا تأمنوا در سوره یوسف و در لا تأمنوا با دغام شام ^{منها}
 و آن ضم شقیق است تا معلوم شود مدغم مضموم بعد از انرا عجمی
 ادراک نتواند کرد با الکه ادراک روم میباشد و صم ادراک ^{شام}
 بخلاف ادراک روم نمی نماید زیرا که شام موقوف بر ^{تصویر}
 و ما یکنه در کعبه و تا مروتی در زمر و ادغام صغیر آنست که حرف
 مدغم ساکن غیر حرف باشد در ثانی درج نمایند اول بر قسم است
 اول آنست که مدغم و مدغم فیه از حیثیت فرخ و صفات مثل ام
 باشند و اینرا در اصطلاح قراءه ادغام متشابهین و نامند مانند یوسف
 یغیب تعضیکم وقد خلوا و اذ ذنب عصو و کالوا و هرگاه اول
 حرف باشد مانند منوا و ج و او فی یوسف در ثانی از ادغام ^{نکرد}
 جمله الکه در حرف میکتالف باشد و آن نمیشود فاصلا ^{است}

دو حرف هرگاه ادغام شود از نسبت بیرون رود ^{از نسبت} ^{ادغام} متفق
 علی قرینت ^{دو} است که از جنسیت عرغ متحد و اجسیت
 بعضی صفات مختلف باشد و تقسیم ادغام اصطلاح نجسین ^{کند}
 مانند قدسین و اجسیت و عو تکوالت طائفه و اذالموا ^{و طهت}
 ذلک و اربکب عتدا و احطت و فرطت بسطت لا ادغام ^{ارکب}
 معنا و طهت ذلک از عاضه خلایق است و مشهور از ادغام ^{و طهت}
 در تابعی ادغام شود در صفت اطلاق آن باقی ماند ^{سیم} است
 که از جنسیت عرغ با صفات عرغ و عدم جنبه قریب هم باشد ^{شیرا}
 در اصطلاح ذرا، ادغام متغایرین خوانند و عاصم در این
 ادغام قاف یختم است لکاف باقی استعلامی و عدم
 آن لا ثانی اولیت بروایت یکد ادغام ذال مشتقات ^{الخاص}
 و اخذ است در نامانند الحدت و اخذتم و عاصم نیز ادغام ^{میکند}

میکند قیل و ایل را در را، مانند قیل برقی و ایل را یکم و بر و ایت بعض
 اظهار است لام بل را در روره لطیف نوع من ق را در ^{روره}
 نیمه بهمین رویت نوع لفظی این نوع لفظی نوع لفظی در او ^{اظهار}
 میشود و لام تعریف همه قرار در حروف شیمی ادغام و نزد حروف قریبه
 اظهار است تسیمه بعضی حروف شیمی و بعضی لقمه و جهش است ^{الاجزای}
 جرم شمس مرفی میشود با هیت لام تعریف در نزد این حروف ^{میکند}
 و جنابچه جرم قمر مرئیت لام مسطور نیز نزد این حروف مسوع ^{میشود}
 دیگرانکه در لفظ استس لام مخف و در القم ظاهر است و حروف شیمی
 چهاردهند جنابچه در ضمن شمال هر یک معلوم میگردد تا، التراب
 تا، التراب الالدواب الالذباب الالرقاب الالزکوة الیسکاب
 شین شراب صال الصلوة ضال الصلال طال، اطلاق طال، اطلاق لام
 الیل نوع النهار و لواتی حروف قریبه نذ و اذاعات الجزیه لونی

مذمت عاصم نبود در این مختصر ذکر کردیم باب هفتم در بیان احکام
 میم ساکن نزد حروف بجا در آن سه حکم اول چون میم رسد
 از غام مثلین بگفته شود مانند انهم همندون و میم شد نیز همین حکم
 دارد و میم چون حرف سده ظاهر یا که شود مانند فهم فیها
 و اموالا و اما در نزد باد و قوت اظهار و خفا مانند نظم ^{نظم}
 و هر دو صحت لا اظهار بنا بر مذمت اعراب مناد و الوطای ^{لب}
 این کمی جمع از غامیان اخفا بنا بر مذمت جمع از اهل ادب ^{و مصدق}
 و این اولی است بنا بر اجتماع هر قراء در حکم نون ساکن نزد با که از
 قلب میم نموده خفای آیند و در ادغام که بر مذمت ابی عمر میم
 متحرک را ساکن گردانید نزد با اخفا میثقی مانند اعلم با سیم
 میم ساکن چون به بوقی حروف سده اظهار شود مثال هیره جله
 اما انانام کن ثانی مثلیم صیم ام جعلوا حاد ام حیث غام خلغوا

ام خلغوا دال امر و ما دال هم ذکر این را امر از ام ز غمت
 سین امکن شین فامشو اصداد ام صبروا ضاد هم ضلوا طاقطیرا
 طاء هم ظالمون عین ام لا عین لهم غرقاق فهم قوم کاف هم کانوا
 لام ام لهم نون انما ام هم یا ام یقولوا و اسلام ما هشتم ^{سال}
 احکام نون ساکن نونین نزد حروف بجا در آنکه نونین ^{کلی}
 در ضمن دوزیر و دوزیر و پیش نون ساکن نونیت مجزوم و نون ساکن
 و شویس نزد حروف بجا چهار حکم است اول چون حرف بر نون ^{رسد}
 از غام میشود و مضرد غام در باب که بر گذشت در ادغام گفته
 و در یقولن بافته باشد و معنی غنه نیز در خرج خود بیان شد مثال لر که
 غنه است مس لبین و مس رب جم مثال بافته مس یا تیه غدا بی غنه
 و مس آههین و مس یی و مس نور نور نهدی و نون شد نیز همین
 حکم دارد و نون ساکن در چهار کلمه از حروف یقول اظهار شود و نون

و صندوق دنیا و بنیان زیر که در غم و اندوه غمینه در یک کلمه اند
 هر گاه در غم شوند سه حرف علی بیانی بهم رسد این در کلام عرب جایز است
 و نیز تشبیه مضاعف کرده و می نویسند فول ساکن چون حرف صلی
 رسد اظهار شود و اظهار در اصطلاح قرائت اشکار کردن حرف
 و حرف صلی شش است همزه و عین و عا و عین و خا مثال
 هر سه از افعال آنها حرف عا عین نعمت اجر عظیم حاصل حکیم
 حیدر عین من عمل در غفور خاص خود عظیم خیر لا اظهار نون
 کن نویسند نزد عا و عین مهملین ضرورت و نزد همزه
 و عین و عا بهمین تعلی غیر صنعت عمل و خلی در اظهار است
 بنا بر آنکه حرکت همزه در قرائت نافع بر وایت درش منقول
 و نون نزد عین عا در قرائت ابی جعفر و نافع از طریق مصیبتین
 اخفا شود سویم نون ساکن و نویسند چون بیا، موحد رسد قلبیم

بیم شوند و هم بهم نرسد با اخفا شود و قلب اصطلاح قر ابدل کردن
 حرفیت لبر فی انزال بوزن و سیع بصیرت اخفا نیم قلب از
 نون نزد با اتفاق قوم است چنانچه در باب بهم ساکن مذکور شد
حکما هم نون ساکن و نویسند چون بیاقی عروفت سند اخفا
 و اخفا در اصطلاح قر اینها را کردن حرفیت نزد حرفی این
 پانزده اند تا و تا و جیم دال و ذال و زوا و سین شین و صا و ضا و ط
 و ظ و قاف کاف شمال انت یو ما تر جعول شانهی و از واج
 جاتی و جبا جاد ال عنده و دگا و گاد ال من ذکر و طعا ما غصیه
 زا انزل و یومئذ زر قاسین ان سلام سلامتین نشا و یومئذ
 شان صا انصرنا صفا صفا صفا من فضل و قوما ضا تین طا
 من طین لیل طویلا طویلا انظر ظللا لیللا فاس فنیة و کل منها
 قاف من قبل و عیلم قدیر کاف ان کان علیا کبیر افضل بنا کله

زحری

ادغام نون کن و تونین در لام و راء بحکم قرینیت ذر و یحوان نسبت
 و اظهار آنها نزد حروف حلق بعلت بعد قلبت آن نزد بابت
 بودن آنها بهم در غنچه و خفایم نزد بابت رکت آن بیاد خروج
 و اخفای نون کن و تونین نزد بابت حروف نسبت نه آن قرب
 و از آنکه ادغام شوند نه آن بعد از اظهار بلکه بعلت توسط اخفا
 میکنند تا بتمام در بیان حکم تفخیم و ترقین را است است
 بسبب تفخیم مختصر است چون و رسول و ضمیه چون رسل سکون
 او بعد از تفخیم چون رسل بعد از ضمیه چون رسل و مابین که قبل
 و حروف مستعجاب بعد فرط طایس و فرفیه و ارسه اولها الم
 و مابعد که عارضی چون ارجع که منفصل چون الذی انفسه
 و اسکان متحرک آن در آخر کلمه دروقف بعد از تفخیم چون القمر
 و بعد از الف چون من ناره و بعد از آن مابعد من مابعد چون سدر

بنیز و بعد از ضمیه چون ذی ظفر و بعد از آن مابعد من مابعد چون
 و بسبب ترقین که در وقت جوانی حال سکون او بعد از کسر است
 ایزت و اسکان متحرک او در آخر کلمه دروقف بعد از کسر مابعد چون
 کفر و بعد از آن مابعد من مابعد چون بحر و بعد از بار کس که چون خیر قدر
 و ترق و صلا و در مصرعین القطر و قفا و دو وجه جابست لاد فرق
 تفخیم اولی است مجربه بلکه اصل در راء تفخیم است و مابعد آن حروف
 و ترقین آن مجربه بودن است در میان که در مصرعین تفخیم اولی است
 عملا بلاصل و نظر اللوصل و ترقین لبر مجربه که مابعد مابعد است
 و در عین القطر ترقین اولی است بسبب مابعد مابعد مابعد مابعد
 و در صلا مابعد تفخیم آن بعلت عمل کردن باصل است و رانی که
 بعلت تشدید پیدا میشود تابع حرکت خود است تفخیم و ترقین چون
 و الربی و غیره در راء حکم دیگر است که مختص است بنا بر وایت

که ذکر آن در این رساله منشأ تطویل میشود هر که خواهد بگفت بوجه
 نماند باب ح هم در بیان معنی وقف و قسم انواع و احکام آن
 و معنی اختلاف درم ش ششم در مورد شهرت در فضل و در تنبیه
 فصل اول در بیان معنی وقف قسم آن وقف در لغت بمعنی بریدن
 کردن است و در اصطلاح قرار بریدن صوت نفس است در آخر کلمه
 که حرف آخر اگر متحرک باشد ساکن ساخته و اگر ساکن باشد بحال خود
 گذارد و این چنانست که چون قاید امکان نیست که وقفه
 آیات قرآن را بیک نفس تمام کند ناچار است از توقف نمودن
 در جایی که اعجاز و معجزه از خلل محفوظ ماند و شنونده از آن محفوظ
 گردد و قسم آن چهار است تمام کافی و حسن و قبیح لا تمام است
 که از حیثیت لفظ و معنی تمام بوده محتاج با بعد بنا و این در
 آیه خیره نیز می باشد نند وقف در مالک یوم الدین و ابتداء

و ابتداء از آنجا که نند و وقف بر هم لفظ اول و ابتداء از آن ال
 و در میان آیه نیز است مثل وقف بر بعد از جانی و ابتداء از
 و کان شیطان و اگر کلام تعلق با بعد از از جهت معنی بدون لفظ
 آنرا وقف کافی خوانند زیرا که وقف در وی پسندید است و ابتداء
 از با بعد از جایز در این نیز در راوس است و غیر آن می باشد مثل
 بر مازقنا هم یفقیون ابتداء از و الدین یؤمنون و وقف
 من قبلک ابتداء از و باخوة هم یؤمنون و اگر کلام تعلق با بعد
 از جهت لفظ بدون معنی آنرا وقف حسن گویند زیرا که در نفس الامر
 در وی حسن است لا جایز نیست ابتداء از با بعد از مثل وقف بر الحمد لله
 و ابتداء از رب العالمین مگر آنکه بر آیه بنا بر حدیثی که در ص ۳۰
 روایت کرده که حضرت رسول ص بر سر همه آیات وقف می نمودند
 مثل اینکه می فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و وقف میکردند و ابتداء

بالم نموده و در رب العالمین وقف نموده ابتداء از الرحمن در الرجم
 وقف کرده ابتداء از مالک مینموند و همچنین تا آخر قرآن ^{وقف} لا ادر
 قبیح است که از حیثیت مغز و لفظ تعلق با بعد داشته باشد ^{و قاف}
 البته اضطراب و یا البته نارسائی نفس در اختیار بوجه بیان قرأت
 یا تغیر کلام وقف نماید پس بعد و در موقوف علیه باید زیر که
 وقف در وجایزیت مانند وقف بر الح و ابتداء به ^{وقف} بسم الله
 و ابتداء از العالمین ^{وقف} بسم الله و ^{وقف} بسم الله واجب در تمام ^{وقف} بسم الله
 جمید میباشد مگر آنکه تغیر در معنی بهر سهیم کفر باشد مانند
 به لا اله الا الله که کفر محض است و الله لا اله الا الله ^{وقف} بسم الله
 القوم الطالمین و القوم الفاسقین و القوم الکافرین که لازم است
 که خدای تعالی و تقدس هیچ فردی از افراد بندگان خود را راه نماند
 نکند و همچنین ابتداء کردن جایز نیست بکلامی که در اول و دوم کفر و

از او مانند آن که فقیر بدون کفر قول الیزین کفر و اقلوا و ابتداء ^{وقف} بسم الله
 مرسل بدون بیان بقول الیزین کفر و او مانند اینها فضل دوم در ^{وقف} بسم الله
 و قوف مستعمله و آن بر نه نوع است اول وقف بر ادغام چون شئی
 و ثوی که در قرأت حمزه همراه خوانند در وقف بدل حرف ماقبل ^{وقف} بسم الله
 و حرف ماقبل در آنها ادغام شود چون شئی و ثوی و دوم ^{وقف} بسم الله
 چنانچه مانند کلمتین مذکورین در قرأت حمزه بوجه دیگر همراه آنها
 در وقف حذف نماید چون شئی و ثوی سوم ^{وقف} بسم الله وقف مالماقولت ^{وقف} بسم الله
 در کلمه هم و فیم و عم و لم موافق بعضی از قرآن در وقف مالماقولت ^{وقف} بسم الله
 الماق نموده چنانچه گویند مئة و مئة و فیم و لمه چهارم ^{وقف} بسم الله
 چنانچه در کلمه واق و ناد در وصل کلمه السعای کینن ^{وقف} بسم الله
 را حذف نموده مذموماتی بعضی از قرآن در وقف آنها را ثابت ^{وقف} بسم الله
 همچنانکه گویند و اقی و هادی مانند آنهاست لفظ انالله در رسم

بالفتح شبه ثمنه و صلوات الحروف و در وقف ثابت میسر
 یحجم و وقف ببدال است چنانچه تا انتابت است ملا در وقف بدل
 بها میکنند مانند رفته و زکوة و صلوة و حیوة و کراهه بنا ^{مطلوبه}
 نوشته شده باشد وقف آنها بر سر ششم وقف نقل است
 چنانچه وقف در کلمه الأعر و الأرض و الأخرة در قرآن است حمزة
 نقل حرکت حمزة فاعل نقل تمام تعریف شده در حالت وقف حمزة
 حذف میگرد هفتم وقف یا شام است و بیان او شده در باب
 ادغام یا شام در لغت بمعنی بویانید لغبت و در اصطلاح قرآن
 بدو لب است بعد از مکان تا معلوم شود که حرف موقوف علیه
 مرفوع و یا مضموم بوجه اول حیم و سعیین و این مختص مرفوع و ^{مضموم}
هشتم روم و روم در لغت انداختن و جستن است و در اصطلاح
 قرآن انداختن بعضی از حرکت است و در وقف و استماع این سی ی

بدرست که قریب تقاری باشد و این مشترک است در میان مرفوع
 و مضموم و مجرد و مکور هفتم وقف یا کانت و یا کانت مطلوبه
 تمام حرکت است در وقف و این مشترک است در میان مرفوع و ^{مضموم}
 و مجرد و مکور و منصوب و مفتوح و شام و روم مطلوبه
 و منصوب و مفتوح و داخلی نیست مانند فتمنوا الموت الملك
 الملك و المستقیم عنا پس لوجه الغائب لکن در مثال
 و او را از جنس خود حرکت دهند در ثانی نول بنا بر قاعده یا کانت
 اذ ع حرکت ع حرکت یا کانت و داد لکن پس در این مثال
 منصوب و مفتوح و وقف بکون است و بعضی از جهات قرآن که تجویز
 روم در مفتوح و منصوب تین نموده اند را همی ندارد و وصل
 و وقف بکون است و همچنین ع که مضموم یا مکور باشد ع تین
اول الکة مطلق شام و روم در آنها نیست دوم الکة مطلق شام

سوم

در دم در آنها جایز است و در قول تعصیب است و این از زخم
 بیرون نیست با قبل مفتوح چون که در سبب کس چون منتهی است
 چون آخه در این چه شام روم را فائین قول سیم جایز نیست
 و در با قبل منضم چون آخره و مکور چون سب و ساکن با قبل که از
 عروف علی باشد چون علییه فی حقه عقولوه و لغوه جایز نیست
 و هرگاه قبل حرف موقوف علییه غیر مبرمه و حرف اولین باشد
 و تفاد و رفوع او هفت وجه جایز است طول و توسط و قصر در جا
 تمام و طول و توسط و قصر در حالت امکان و قصر در حالت روم
 زیرا که روم علم وصل دارد و هرگاه حرف موقوف علییه مجرد باشد
 بعد از حرف اولین در او چهار وجه جایز است طول و توسط و قصر
 در حالت امکان و قصر در حالت روم و اگر بعد از حرف اولین
 حرف موقوف علییه منصوب یا مفتوح باشد در او سه وجه است طول و توسط

و توسط و قصر تلفیسه و ویم بدانکه شام بر چهار نوع است اول
 اشاره بعضی است چنانچه که نشئت و ویم حلقه حرکت در هر
 مانند قیل که در بعضی قرآت حلقه کسره قاف تضمین میکنند سیوم
 حلقه حرف لجر در بعضی قرآت مانند صراط که صراط اول و اول حلقه
 بزرگ همه میبایند چهارم اختلاف سلاسل نیز شام گویند و روم
 از باقی که دارد در ثلث حرکت انداختن در ثلث یک در حالت
 و اختلاف در لغت بعضی بر بودن و در اصطلاح قرآن که بودن
 حرکت است در وصل و این محقق میشود در اول و کسره باغضای صورت
 در هر حرف فصل سیوم در بیان رموز وقف و وصل است
 بدانکه رموز معموله هفده اند طبع ذیل لاقف مثل صلح
 ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ که شرح عبدالله
 الطبعور سجاوله وضع نموده شش رهنیت سیم علامت و

لازم است هرگاه از لغات گذشته در کلمات بعد وقف نماید توهم
 ناخوشی در سخن برود مانند وصل نمودن آنها صحاب النار الذين
 یحللون ابرش در لغزش وقف نمودن شک نیست که فشار
 در معنی لازم آید و طاعت علامت و وقف مطلق است نیز دلیل
 این برای اصل انیت این رز در وقف تمام نوشته شود
 و جیم علامت و وقف جاریست یعنی دلیل وقف وصل است
 علامت اولی است و زاء و وقف مجوز است یعنی دلیل وصل است
 اولی است از وقف و صاد و وقف ^{علامت} جفت یعنی هرگاه کار
 احتمال نام کردن آن در کتب نماید و خص است که در این موضع
 نماید و جیباج با علامت نیست و لا علامت لاتف یعنی در ای
 اختیار اوقف نباید کرد و اگر نفس نارسائی نماید اعلمه در وقف
 علامت است لا اگر لایبانه جمع شود اعلمه لازم نیست نظر

نظر جدید است ام سلمه ضمه که گذشت بعضی از متاخرین رموز
 رموز دیگر را البته توضیح باینها ضم نموده اند چنانچه در موضع ط
 قف و در موضع ز اصلا و در جای لاصل نویسد بعضی رموز
 دیگر وضع نموده اند چنانچه علامت قبل فیه الوقف ^{قبل}
 لا و وقف قلا نویسد و س علامت سکت است و عرض است
 قطع صوتت بدون قطع نفس و این در وصل جاریست و قف
 برعکس است که در اوقف قطع صوت و نفس هر دو میشود
 تجاوز مینماید و ک بعضی که آن معنی حکم رز ناقص خود را
 دارد و صق در جانی نوشته میشود که در میان کلمه مخالفت
 و علامت مخالفت در هر کلمه نقطه ضعف است که از لغت
 مخالفت گفته اند و وصل در اول و وقف در ثانی اولی است
 چون لاریب فیه مدی که فیه را توان متصل به لاریب ^{و ابتدا}

از بوی یا الکه در لاریب قف عموده ابتدا از قیه نماید لا
 در قیه اولی است و صب نیز در این مقام نوشته شود لا و قف
 در ما قبل اولی است مانند الی التملکه و حسوا که وقف در الی
 التملکه اولی است از وقف در حسوا وجه در جانی نوشته
 شود که میان تم در او خلاف بود بد الله ائمه قرآن یازده روزه دیگر
 وضع کرده اند از هجده بیان خمشها و عشره و اینها اختلافی و آنها
 است **ع** **ح** **ب** **ی** **ث** **ب** **ل** **ب** **ش** **م** **د** **م** **ک** **ک** **و** **ف**
 چون کوفی و بصری در زائیه اختلاف کنند علامت کوفی کوفی
 و علامت بصری **ب** **ی** **ث** **ب** **ل** **ب** **ش** **م** **د** **م** **ک** **ک** **و** **ف**
 است و اگر اختلاف در میان کوفی و مدنی بمرسد علامت هر مدنی
 و اگر اختلاف در میان کوفی و مدنی شود علامت کوفی چون کوفی
 و بصری در غس اتفاق نمایند هر ایشانست چون اختلاف کنند

کنند ز کوفی همان است و در بصری خب و چون کوفی و بصری
 در عشره اتفاق نمایند هر ایشانست و اگر اختلاف شود
 کوفی همان است و بعضی نویسنده علامت بصری **ب** **ی** **ث** **ب** **ل** **ب** **ش** **م** **د** **م** **ک** **ک** **و** **ف**
 علامت غیر بصریست و الله اعلم بالصواب **باب** **ان** **از** **ده**
 در بیان نسب بلده و تاریخ فوت عالم و راویان او و سند قرائت
 وی و اختلافات که واقع است مابین بکر و حفص بدان اینک الله
 که قرآنی مشهوره ده اند و هر یک را روای بسیار است و ساهی
 این را اینست

نافع مدنی	ابن کثیر	ابو عمرو	ابن عباس
قالون و ریش	یحییٰ بن زبیر	دوروی	بنام ابن کوفی
عاصم	حمزه کوفی	کسائی	ابو جعفر
بکر حفص	خلف خلاد	ابو الهارث	ابن دران و ابن جاز
	یعقوب	خلف	
	رویس و زین	یحییٰ و ادیس	
	ش		

اینها در غیر آنهاست ولیکن در بلاد مجتمه متداول قرائت عالم است

و نسب عام بدین جهت عاصم بن بهدل بن ابی النجود کوفی
 الاسدی عام ۱۴۱ است بعد از اسم و المدینه است چون ^{والله}
 او از اکابر عرب بود او را با در بخوانند و ابی النجود بفتح نون ضم
 جم پیر او است و بعضی گفته اند که نام عاصم عبد بود و او پسر ابی
 کوفه بود در قرانت بعد از عبد الرحمن سلمی بحکم برابر بر نمود
 و جمع کرده بود میان فصاحت و اتفاق در تحریر و تجوید و او از
 بگوداشت و بحکم سخن او خواندی و از تابعین بود و فاش
 در کوفه بود در او ^{از} شصت و شش و شصت و شصت و شصت و شصت
 گفته است از ابو عبد الرحمن سلمی در ابی مریم زین العابدین
 و عبد الرحمن اخذ نموده اند از علی بن طالب علیه السلام و دیگران
 بر عثمان و ابن مسعود ایشان از رسول خدا و عاصم را در او است
 یک شصت و شصت بن سلمی که گوی است با او بعضی گفته اند است

استن اصحاب است و غیر این نیز گفته اند لکن اول اصح است از قبله
 نبی است و اولادش در کوفه سنه ۱۲۸ تعیین من البریه قاش
 در چهارم الاول سنه ۱۲۸ و تعیین مانه در کوفه واقع شده و او
 قران را فر گرفته بود از عاصم بن جهم و در نحو و علم و حدیث کامل
 و صاحب فن بود و دیگری حفص بن سلیمان بن مغیره کوفی است
 اما حفص کنیتش ابو عمرو و یا ابوداود است از قبیلہ بنی اسد
 بزرگ کرده بود مرقی دی بود و اولادش در کوفه سنه ۱۲۸ تعیین من
 این معین گفته که روایت صحیح از روایت عاصم روایت حفص است
 و از ابن مبارکی روایت است که مردم را حفص را در حفظ و ضبط
 قرانت فوق شریف بیشترند و فاش در کوفه بود سنه ۱۲۸ تا این زمان
 بر قول صحیح ایشان از بعضی از کلمات قرانی باید که در الفتن
 و لیکن آن مخالف نقل من غیر است پس هر کلمه که با حفص مخالفت

و این معین گفته که روایت صحیح از روایت عاصم روایت حفص است

نموده اند و این حفظ مال سیاه است که نوشته شده و روایت شده
 و روایت بکر بر سخی و در این باب اختلافات نشان میسر است
 که از ائمه سلف رسید تفصیل نمود ذکر می شود و سواد در آنها
 اختلاف روایتین نیست مذکور خواهد شد بکر گفته دیگر در
 فائده کتاب روایت عامم اختلافی نیست و باقی قرآن اختلاف نموده اند
 تیمنا ذکر می شود عامم کاتبی و یحیی بن کثیر را بالف خوانده اند
 و باقی قرآن کاتبی غیر الف و ابی عمره و یعقوب میم الرحیم دریم
 ادغام نموده اند و غیر هم اظهار و این کثیر روایت قبیل و یعقوب
 بروایت روایس القراط و صراط را بسین خوانده اند و حمزه
 مخلوط بر نموده چنانکه سابق ذکر شد و باقی قراء بصلا خوانده
 اند و حمزه و یعقوب علیهم السلام با خوانده اند و باقی بکر و این کثیر
 قالون ابو جعفر بصلة جمع خوانده اند و غیرشان بسکون ^{البصلة}

اول در تم التمام در هر صیغه که از باب خبر و اخبار مشتق باشد
حفظ اظهار میکند چنانچه سابق مذکور شد و بکر ادغام میکند
 بر تبه که از فعل اثری باقی نماند بکند شده و محفوظ کرد هر دو
حفظ بکر با بکر با هم خوانده هر جا که باشد تعلون اولئك
حفظ تا خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت و در این کلمه حفظ و بکر
 در چهار موضع اختلاف نموده اند بکر در این موضع دوم در آخر کلمه
 بودیم در آخر کلمه نمل چهارم در آخر کلمه منافقین و در آخر
 مواضع خلاف نیست بکر نمل حفظ بکر حیم و در او ای بس که بعد از
 را خوانده و بکر بفتح جیم و را، و همزه کور بعد از را بدل با هر جا که
 واقع باشد میکانیکل حفظ اینکلمه را بر وزن مفعال خوانده
 و بکر میکانیکل بر وزن مفعائل عهدی حفظ بسکون بخوانده اما
 در وصل ساقط می شود و بکر بفتح یا بقی بکس عهدی روایت شده

این در موضع یکی در سوره روم دوم در سوره حج صیم در سوره نوح
 مخلصون ام تقولون حفض صل کلمتین نموده بنا خطاب
 خوانده و بکر در مخلصون قف نموده بیا غنبت خوانده و از برای
حفض لا سیاهی و کلمه بکر طاسی ضی نوشته شده لروف حفض
 این کلمه لا بر وزن فحول خوانده هر جا که باشد و بکر بجزف و ا
 بر وزن فعل خطوات حفض بضم طاء خوانده هر جا که باشد و بکر
 بکول لیس البر ان حفض بنصب خوانده بکر برفع آن حفظ
حفض بکول او و تخفیف صاء خوانده و بکر بفتح واو و تشدید
 صاء و لکنوا الحمد حفض بکول کاف و تخفیف میم خوانده
 بفتح کاف و تشدید میم البیوت هر جا که واقع شود خواه معرفه
 و خواه مکره حفض بضم با موحده و بکر بکسر آن حتی بظهور حفظ
 طاء و ضم نا خوانده و بکر تشدید طاء و ما مفتوحین قدرة در موضع

در موضعین حفض بفتح دال خوانده بکر بکول آن و ضمیمه حفض
 تا بمنون خوانده و بکر برفع آن و بکسر حفض بسین خوانده و بکر
 بصل خالص در این موضع خا هر جا که باشد حفض بکول را
 خوانده بکر بضم آن بخا بی حفض بکسر عین میخواند و بکر بافتلا
 میم تشدید و سکول عین و یک حفض بیا غنبت خوانده و بکر
 بنون مکلم فاذلوا حفض بکول همزه و فتح دال میخواند
 و بکر باثبات الف بعد از همزه و کسر دال حفظ حفظ
حفض بکسر راهله خوانده بکر بضم هر جا که واقع شود اما در مائده
 رضوانه بسبب السلام که در ضم او بکر اخلافت در غیر شایسته
 و تیسیر که در این دو کتاب بکسر روایت شد من المیت حفظ
 و کثیر خوانده بکر تخفیف و سکول آن هر جا که واقع شود خواه
 معرفه و خواه مکره و جهی حفض بفتح یا و بکر بکول یا خوانده و حفظ

در آخره
 آنچه در حکم نوره نعام است با وضعت حفظ نفتح عین سکون تا
 خوانده بگر با مکان عین ضم تا زگر یا حفظ نقص و غیر همزه خوانده
 هر جا که واقع شود و بگر بدو همزه قیوتیم حفظ بیا غیبت خوانده
 و بگرنون سکون درین موضع یوده اشباع سکون و سابق ذکر
 یسقول ویر جعول حفظ بیا غیبت خوانده در هر دو موضع
 و بگرتبا خطاب حج ایست حفظ بگر تا و بگرتبا خطاب در هر دو موضع
 و ما یفعلوا من خیر فلن یغفروه حفظ درین دو لفظ بیا غیبت
 خوانده و بگرتبا خطاب قرع هر جا که باشد خواه بکره و خواه
 معروفه حفظ نفتح قاف خوانده و بگر بضم نونه هم ذکر شد
 تا مجموع حفظ بیا غیبت و بگرتبا خطاب در این موضع و حفظ لبسینه
 للماس و لا تکتونہ در هر دو موضع حفظ بیا خطاب خوانده
 و بگرتبا غیبت حفظ و یصلول حفظ نفتح یا خوانده و بگر

و بگر بضم یوصی حفظ در موضع اول حفظ بگر صلا می خواند بگر
 نفتح آن مبینة حفظ بگر یا خوانده و بگر نفتح او خواهم بگردد
 و خواه جمع علیکم و احل حفظ کلین را متصل خوانده
 بضم همزه و بگر حا خوانده و بگر در علیکم وقف بموضع هر دو خوانده
 فاذا احسن حفظ بضم همزه و بگر صلا خوانده بگر نفتح هم
 کان لم تکن حفظ تا آیت خوانده و بگرتبا تذکر و نوله
 و یصله سابق ذکر شد بدخول الجنة حفظ نفتح یا و ضم
 خوانده بگر بضم یا و فتح خاء سوف یوتیم حفظ بیا غیبت
 و بگرنون سکون المائدة حفظ نشان حفظ نون اول خوانده و بگر
 سکون آن همین نخست موضع دوم و در حکم حفظ نصب لام
 خوانده و بگر بگر بکریدی لیک حفظ یا اصنافه خوانده و بگر مکان
 وی و سائله حفظ حرف الف ثانی و فتح تاء خوانده و بگرتبا

سوق صحیح

الف ثانی و کسر باءین طرفین است **الجزء** در سوره نجات عقدا تم
 حفصن تشبیه قاف خوانده بکره تخفیف آن استحق **حفصن** نفتح هجره
 و لام اثبات الف بعد از ای خوانده بکر نفتح هجره تشبیه و او و کلام
 و سقاط الف بعد از ای الفیوب **حفصن** غم غم معجمه خوانده و بکر کسب حاء
 که باشد ای **حفصن** نفتح باء خوانده بکر سکون آن **القاف** و **سوق** و **بصیرت**
حفصن ضم یا نفتح راء خوانده بکر نفتح یا و کسر راء فنته **حفصن** نفتح
 تا خوانده و بکر نصب لانکذب و فکون **حفصن** نصب باء موحده
 خوانده بکر نفتح هرد و افلا تعقلون **حفصن** تا خطاب خوانده و بکر
 بیا غیبت و همچنین است آنچه در سوره اعراف **لننبین**
حفصن تا یائت خوانده بکر بیا غیبت خفیه **حفصن** ضم حاء
 و بکر کسب آه و همچنین است در سوره اعراف **دای** کو کجا **حفصن** نفتح راء
 و هجره خوانده و بکر باء **کسب** هرد و او اگر بعد از کلام ترنیا باشد مثل

تا حاء تا خوانده و بکر بیا غیبت و کسر حاء و لام اولیا **حفصن**

مثل القمر و شمس بکر را اما الف بنا شده وصلوا و انشده **حفصن**
 تا خطاب خوانده و بکر بیا غیبت **بئکم** **حفصن** نصب نون خوانده
 و بکر نفتح آن و ما یلشعر که انما **حفصن** وصل کلین مفوده با نفتح هجره
 خوانده و بکر در شعر کم وقف ابتدا به هجره مکرره کرده منزل
حفصن نفتح نون تشبیه راء معجمه خوانده بکر سکون نون تخفیف
حوم علیکم **حفصن** نفتح حاء و راء خوانده بکر ضم حاء و کسر حاء
حفصن نفتح راء خوانده بکر کسب آن **بصیرت** تشبیه صا و عین خوانده
 بدون الف میان صا و عین بکر تشبیه صا و تخفیف عین
 و اثبات الف بین طرفین و یعلون و یوم یخسرهم **حفصن** بیا
 غیبت خوانده بکر سکون **بئکم** و همچنین است در موضع ثانی سوره نون
 و در سوره سبأ است ثم یقولون در رویتین تا یقولون **حفصن**
 مکانکم هر جا که باشد **حفصن** بصیرت مفوده خوانده و بکر بصیرت جمع و این **نکین**

هیئت حفص تبا، تذکر خوانده و بکر تبا، نیت تذکرون هر جا
 حفص تخفیف ذال مجمر خوانده و بکر تبا، نیت تذکرون هر جا
 لا تملول حفص تبا، خطاب خوانده و بکر تبا، غیب لغت اللیل
 حفص غین مجمر و تخفیف شین خوانده و بکر نفع غین و تشدید شین
 و بهین خوانست نیت که در سوره رعد است بسطه حفص
 بسین خوانده و بکر با خالص او نکم وان لنا در این سوره و الکم
 لنا تون المفا حشة در عکبوت و انما لغضون در واقعه
 این کلمات حفص بهنزه واحد مکسوره خوانده و بکر بهنزه
 با تبار که عموده معنی بنی اسرائیل حفص بفتح یا خوانده و بکر
 سکون آن هر جا باشد تلفف هر جا که باشد حفص سکون
 لام و فتح قاف مخففه خوانده و بکر بفتح لام و تشدید قاف
 امنتم حفص بهنزه واحد عموده خوانده و بکر زیادتی بهنزه

بهنزه مفتوحه یعنی بکون حفص بکر را و بکر بفتح خوانده و بکر سکون
 الخیر در محل است قال ابن ام حفص بفتح نون خوانده و بکر سکون
 معدوده حفص نصب یا خوانده و بکر بفتح لا حفص عذابا
 را وصل و بکر وقف عموده بیس حفص این کلمه را بر وزن
 خوانده و بکر تقدم یا یا ساکنه و بهنزه مفتوحه بر وزن فعل
 عنه میسکون حفص ایام تشدید سکون خوانده و بکر سکون
 ایام تخفیف سین شکر کا حفص بضم شین مجمر و فتح را هملمه
 مدوده بهنزه مفتوحه خوانده و بکر بکر شین سکون را و کاف
سورة الانفال حفص میم خوانده و بکر با تا تخفیف موهن کید
 حفص بضم نون جو کید خوانده بعنوان اضافه و بکر به تون و فتح دال کید
 ولو کثرت دال الله حفص با اتصال کلمتین بفتح بهنزه خوانده و بکر
 در کثرت وقف عموده بهنزه را مکسور خوانده من حی حفص تشدید

یا بر وزن مد خوانده و بگوید یا تخفیف اول کسوره ثانی مفتوح و لا
 بحسب حفظ بیا غیبت خوانده و بگفتا خطاب للسلم
حفظ نفتح سین خوانده و بگردد چنین است آنچه در سوره تعال
 و محم سور طاف و حش سور م حفظ غیر الف بعد از را خوانده
 و بگفتا ثبات الف بفضل حفظ بضم یا و فتح صا خوانده و بگفت
 تا، و کسرها ان صلوا انک حفظ بضم یا خوانده بدون و او
 بعد از لام و بگفتا تا و اثبات و او بعد از لام و باین نحو است
 در سوره هود مرجون حفظ بحدف همزه خوانده میان
 جیم و او بگفتا ثبات همزه مضمونه جوفها حفظ بضم را و فتح
 ها، خوانده و بگرسول را و اما حفظ را ان تقطع حفظ نفتح
 تا خوانده و بگرسیم آن بفتح حفظ بیا تذکر خوانده و بگفتا و
 تا نیت سوره الو در این سوره و در بواقی حفظ بفتح را خوانده و

و بگفتا با حفظه فیصل الایات حفظ بیا غیبت خوانده و بگ
 بنون مکلم ولا اد ریم حفظ الف خوانده و بگفتا با حفظه و بگفتا با حفظه
 در این موضع و با خلاف در شاطیبه تفسیر در سائر مواضع علی ان حفظ
منع حفظ صل کلتین مؤده نصب عین خوانده بگردد ان حفظ
 وقف و عین را مرفوع امن لا یهدی حفظ بفتح یا خوانده و بگفت ان
ان اجری حفظ یا اضافه خوانده بگرسول هر حاکم بشد بجعل
الرحمن حفظ بیا غیبت خوانده و بگرسول مکلم نهی المؤمنین
حفظ بگرسول نول ثانیه و تخفیف جیم خوانده و بگفت نول ثانیه و تذکر
جیم سوره نعمت حفظ بضم عین بیم مکوره خوانده بگ
بفتح عین و تخفیف بیم من کل و جیم بضم تدوین لام خوانده
و بگردد نول ثبوت باین مکوره سوره موسول موسول
حفظ بیم خوانده و لأله را و بگرسیم بفتح راء الا ان نمود

کسر و اخص و ال خوانده بفرستویں و بکر تهنوت ال یعقوب
 حفص نصب یا موحده بکر نفع آن سعد و اخص نصبین خوانده
 و بکر نفع آن و ان کلا اخص تیه و فتح نون خوانده و بکر کول
 ان روح الاصر حفص نصب یا و فتح جیم خوانده و بکر نفع یاد کبریم
سقف یا بنی حفص یا آخ خوانده و بکر کبر در هر جا که باشد
 یا بشری در غیر شاطیبه و غیره **نقرا** و بکر با ال اخص خوانده و ابا
 حفص همره خوانده و بکر کبر ان حافظ اخص انکلیه لافعی ها
 و اثبات الف و کس خوانده و بکر کبر ها و کول فانوحی الیم
 حفص نون تکلم و کس حاد اثبات یا سا که خوانده و بکر یا غنبت و فتح
 حاء و اثبات الف در موضع یا چنین است آنچه در دوره نقل **نقرا**
 سوره الرعد ذوع و نخل صنوان و غیر صنوان در این چهار کلمه
 حفص برفع خوانده و بکر بکر و البصیر ام هل شیخی حفص **نقرا**

وقف نموده بنا یا غنبت خوانده و بکر و مثل نموده بیاء مذکر بودند
 حفص یا غنبت خوانده و بکر بنا و خطاب سوره براهیم ال علیکم
 حفص یا خوانده و بکر کول آن در این موضع و در طه ولی فیها و
 صلی علی علم و در کافرون ولی **سقف** ما نزل الملائکه
 حفص نون تکلم و فتح نون ثانی و بکر زاء و نصب یا ملائکه خوانده
 و بکر نصب یا غنبت و فتح نون ذراء و رفع یا مذکوره عیون **نقرا**
 خوانده و بکر کس مطلقا و بکر باشد قد و اخص تیه نون خوانده
 برفع آن چنین است آنچه در نزل است **نقرا** یغبت لکم **نقرا**
 غنبت خوانده و بکر نون تکلم و الف و النجوم مستحبات حفص
 وقف نموده برفع نون و با، سخرات خوانده و بکر و مثل نموده
 بفتح نیم و جوا بهنسیکم حفص نون خوانده و بکر نفع آن و بیان
 طریقت سوره نون مجید ان حفص یا غنبت خوانده و بکر بنا

خطاب **سبک بنی است** کیسوان **انبل** حفص بضم همزه خوانده بین او این
 و بکر بفتح همزه بی واو ثانیا افت **حفص** بضم ثویین خوانده و بکر بدون ثویین
 و میان خود است **الحمد** در سوره یس و احتیافت باللفظ **اسل**
حفص کتف خوانده بکر بضم آن همچنان است در شعر اکما یقولون
حفص ساء غیبت خوانده و بکر تبا خطاب **لشیخ** حفص **تبا** خطاب
 خوانده و بکر بیا غیبت و **ججان** حفص بکر بضم خوانده و بکر بکر
اعی حفص بضم همزه و بکر با لام **حفص** در هر دو موضع خلاصه
 و فتح لام و اثبات الف خوانده **بکر** حاء و سکون لام **بکر** الف و **نما**
 حفص از طریق شاطبیه و تیسیر **فتح** خوانده و بکر با لام و در غیر
 شاطبیه و تیسیر از بکر درین موضع فتح و در فصلت اماله وارد شده
 و اماله در نون نیز از بکر وارد شده **سوره** عوجا حفص در انید و **سکت**
 میکند بدون ثویین اثبات الف و بکر نیز سکت و به ثویین خوانده

خوانده و صلا من لانه **حفص** بضم و ال سکون نون و ضم نون
 و بکر سکون ال و کس نون **نما** و در سکون ال **شام** وارد شده **صلا**
 اشام مذکر شده **بورد** بضم حفص بکر را خوانده و بکر سکون **بکر**
لمعلکم حفص مکر لام خوانده و بکر **فتح** آن چنین است **بکر** **لمعلکم**
 آتسانده **حفص** بضم همزه و وصل و بکر بکر آن **نکر** **بکر** **سکون**
 خوانده و بکر رفع آن هر جا که باشد الا آنچه در سوره قمر است **کما**
 برفع کاف خوانده **بکر** **لمعلکم** که پیش گذشت **حمته**
حفص **تقر** **نما** همزه مفتوحه بعد از ضم خوانده و بکر با ثبات الف **نما**
 و وضع یاد در موضع همزه **جوا** **الحسنه** **حفص** بضم همزه و ثویین
 و بکر بضم همزه و حذف ثویین **التدین** **حفص** **فتح** سین خوانده و بکر
 بضم آن **مطم** هر جا که باشد **دما** **انونی** **حفص** اثبات همزه **ممدود**
 خوانده هر گاه بر سابق وقف کند یا نه و بکر سکون همزه **صلا**

و در ابتداء همزه اول را نکور ساخته ثانی را بیابدل میکند تصدیق
 حفص نفتح صا و دال خوانده و بکر بضم صا و سکون دال قال الف
 بخوست که در دال اولی که شد سکون الف حفص بفتح
 و یا خوانده و بکر با باله همزه عینا حفص کبر عین خوانده و بکر بضم
 و همچنین است در موضع ثانی مت حفص کبریم خوانده و بکر بضم
 آن مطلقا هر جا که باشد سوای موضعین آل عمران که در آنها با
 مضمومت نسبتا حفص نفتح نون خوانده و بکر بفتح نصب آنها
تساقط حفص بضم تا و کس قاف و تقنیف بین خوانده و بکر
 تا و قاف تشدید بین جینا حفص کبریم خوانده و بکر بضم
 در موضع ثانی تثبیتا بطریق جینا تقطری حفص تبا مفتوحه
 بعد از یاء تشدید طال خوانده و بکر نون کس بعد از یاء کس
 طال چنین است الهمزة در سوره توری است طه حفص نفتح طال

بکر را هر جا که خطا حفص کبریم و در تبا مفتوحه و در سوره طه

و یا خوانده و بکر با باله همزه وقفه فیسحتم حفص بضم یا و کس
 خوانده و بکر بفتح هر دو آن هذ انفص سکون نون خوانده و بکر
 به تشدید و فتح آل حملنا حفص بضم ما و تبا تشدید کس خوانده و بکر
 بفتح ما ویم تحفة مفتوحه و لا تعریح و آنک حفص کس متصل
 و بفتح همزه خوانده و بکر در و لا تری وقف همزه مکسور خوانده
نوضی حفص بفتح تا خوانده و بکر بضم آل اولی تعام حفص تبا
 خوانده و بکر تبا تذکر الانفص قال حفص قاف و اثبات الف
 و فتح لام خوانده و بکر بضم قاف و سکون لام بی الف و جینا
 قال رب حکم در آفرین سوره و قال ولو که در سوره توری
لخسکم حفص تبا خطا خوانده و بکر نون مکسور و حوام حفص
 چهار و اء و اثبات الف خوانده و بکر کس مکسور و خدا الف
 لا کتب حفص بضم کاف تا خوانده و بکر کاف وقف تا و اثبات الف

سورت حفص بضم یا و کس و در خوانده و وقف بکر با باله همزه

بعد از ناسخ **الحج** و نود و اعراض بدو هجره خوانده بگردانی را
 و تانی را به هجره و همین گوشت هر جا که باشد مطلقا للناسل
 نفس کلین متصل بموده بنصب هجره خوانده منزه بگرد
 در الناس وقف هجره را مرفوع و همین حکم دارد آنچه در سوره
 جاثیه است **لیونیوا** محض با مکان او و تخفیف فا خوانده و بگرد
 او و تیره فافعا ملون محض تا خوانده و بگرد بگردیدعون
 محض بیا غیبت خوانده و بگرد تبا خطاب همچنین است آنچه در
 عظاما و الحظام در هر دو موضع محض بگردید و اثبات الف
 بعد از آن خوانده و بگرد بفتح عین سکون فلان منزلا محض بگردید
 و فتح را خوانده و بگرد بفتح میم و کسر یصفون عالم الغیب محض
 متصل بموده بگردید خوانده و بگرد بصفون وقف بموده برفع
 میم خوانده **مکونوا** اربع شهادت محض برفع عین خوانده

خوانده و بگرد بنصب **آل** و الخامسة ان لعنة الله محض تا
 و بگرد بنصب **کم** عینا و لی محض بگرد خوانده و بگرد بنصب **لیردنی**
 یوقد محض تشدید یا در تکی و تذکیر یا یوقد خوانده و بگرد تخفیف یا
 و هجره و مد و تبا یا نیت یوقد بفتح محض بگرد بموحده خوانده
 و بگرد بفتح **آن** و یثقیه در مقام خود مذکور شد کما استخفاف
 محض بفتح تا و لام خوانده و بگرد بضم تا و کلام و لیسدا انهم
 بفتح با موحده تشدید دال مکوره خوانده و بگرد بکول با موحده
 و تخفیف دال ثلاث عورات محض برفع تا بملیه خوانده
 و بگرد بنصب **آل** سوره الفرقان و یجعل لك محض بضم لام
 خوانده بگرد برفع آن فاستطیعون محض تا خطاب خوانده و بگرد بیا
 غیبت تا ما یضاعف لیه العذاب یجلا محض بضم یاء کل تا متصل
 نموده بضم فا و دال خوانده و بگرد انا ما وقف نموده فا و دال برفع

خوانده بینه مهانا در مقام خود که شد در آستانه حفص با ثبات
 خوانده بکر بخلاف آن بلیغون حفص بضم یاء و فتح لام قاف
 خوانده بکر بفتح یاء و سکون لام و تخفیف قاف **سورة** **الشعراء** بفتح
 تا خوانده بکر با باله حفصه در هر سه موضع کسفا حفص بفتح سین خوانده
 و بکر بکول در این موضع و در سبنا نزل به الروح الامین **سورة** **الحج** بفتح
 و رفع هر دو اسم خوانده و بکر بتدزنا و نصب هر دو **سورة** **الحج** بفتحون
 و ما تعلقون حفص تا خطاب خوانده در کلین و بکر بیا غنبت **سورة** **الحج**
 حفص با ثبات و فتح یاء خوانده در وصل و در وقف از وی در وجه **سورة** **الحج**
 حذف یاء و اثبات آن بکر بحذف یاء خوانده و قفا و صلا **سورة** **الحج**
 بقصر همزه و فتح تا خوانده و بکر بدهمزه ضم تا الوهب **سورة** **الحج** بفتح
 آن تخفیف بنا حفص خا و سین خوانده بکر بضم فاء و کسر **سورة** **الحج**
 اول پروا حفص بیا غنبت خوانده بکر بتاء خطاب موده **سورة** **الحج**

سورة القم

حفص بنصب یا غیر تریس و بکر تریس و بکر تریس و بکر تریس
 انا منجول حفص بفتح لول و شیه جیم خوانده و بکر بکول بول و
 جیم ایات حفص با ثبات الف بعد از یا خوانده و بکر بحذف آن
 و بکر در روایت با ملامد دست تو جعول حفص بتاء خطا
 و بکر بیا غنبت **سورة** **الجم** ثم یعیده ثم الیه یوجعون **سورة** **الجم**
 وقف همزه و تبا تا نیت خوانده و بکر وصل همزه بیا تا نیکر
 للعالمین حفص بکر لام عالمین خوانده و بکر بفتح آن انا منجول
 و الف خوانده و یکا بعد از همزه و یکا بعد از تا و بکر با نقاط هر دو
 حفص در موضع ثلاثه بضم خوانده و بکر بفتح آنها و یخذه **سورة** **القصاص**
 بنصب ال خوانده بکر بفتح ال یخذه حفص عین و جیم خوانده
 و بکر بکول عین و فتح جیم و تبا منضوبه منضوبه **سورة** **القصاص**
 و البیداء حفص در ایفکلات با نقاط الف خوانده و صلا

سورة القصاص

ضم یاء ص

وقتا و بکرات الف صلواتا لامقام حفظ نظم خو
 و بکرتح آن توحی حفظ سایه ساکته خوانده بعد از حیم بکر بهره
مضموم الف ایم حفظ رفع بیم خوانده و بکر آن و بهین
 طریق است در سوره جاثیه و سلیمان الیوم حفظ نصب ح
 خوانده و بکر رفع آن مسکنهم حفظ سکون سین فتح کاف خوانده
 و بکر فتح سین و کاف اثبات الف بین الرفین بخازی آ
الکف و حفظ بول تکلم و کراه مجموعه و نصب راء مهمله خوانده و بکر
بضم یا عین فتح راء مجموعه و رفع راء مهمله التساو و حفظ لواو
مضموم خوانده و بکر بهره مضموم مع الم سوق الف طی بینه حفظ
بحدف الف خوانده و بکر میان نول و اثبات الف و در سور یس
یس حفظ فتح یا خوانده و بکر بانه مضموم ادغام و اظهار ان و کور
شد تذیل المزید حفظ نصب لام خوانده و بکر رفع فتوز فا

فتوز فا حفظ تشد راء اول خوانده و بکر تجفیف آن عینه
حفظ اثبات یا خیم خوانده و بکر باط آن خیمون حفظ فتای
 است و بکر در غیرت طیبه تیسیر کیر است من مرفد نا حفظ
 سکت است و بکر وقف لازم و در سوره الفات الکواکب حفظ ح
 با، مودة خوانده و بکر نصب آن لا یتمعون حفظ بیم سین
 خوانده و بکر یکون سین تجفیف بیم احسن الخالقین الله بکم
 و ب حفظ ایکبار متصل مودة نصب سها ثله خوانده و بکر الف
 وقف مودة سها ثله لا مرفوع خوانده و حفظ غشاق حفظ و انجا
 و در النبأ تشد سین خوانده و بکر تجفیف هر سوق عفا و تمام
حفظ بیر الف عدا ز ا خوانده و بکر اثبات آن در سوره حیم حفظ المؤمن
 در مواضع سبع نقص ح خوانده و بکر بانه مضموم اول فی الفساد
حفظ بضم یا و کراه نصب ال خوانده و بکر فتح یا و رفع ال

فاطلاع حفص نصب عين خوانده و بکرفع آن ادخلوا حفص **نقحره**
 و کسر خاء خوانده و قفا و وصلوا و بکرفع همزه و خا و قفا شیوا
 حفص نصب عين خوانده و بکسر آن **صکله** ادنا حفص بکسر را
 و بکسر کان آن **صکله** مصلح همزه تاينه خوانده و بکسر حقیق
 همزه **صکله** ما تفعلون حفص تا خطاب خوانده و بکسر باء
صکله او من یفتشو حفص نصب باء و فتح نون و تیره نشین خوانده
 و بکرفع باء و کول آن کثیف نشین خاء تا حفص بدون الف
 بعد از همزه خوانده و بکوالف **صکله** اسوره حفص کول سین خوانده
 و بکرفع آن و ادخال الف بعد از وی یا غباری حفص **صکله**
 یا تذکر خوانده و بکوالف با مفتوحه قشتهبیه حفص با ثبات
 ضم خوانده و بکوالف آن **صکله** نطق حفص بنا تذکر خوانده
 و بکرتبا تا نیت **صکله** الما شیوهون حفص با عینت خوانده

نقحره

صکله

و بکرتبا خطاب **صکله** نقبل احسن و نجا و رخص **نقحره**
 منکلم در اول و آخر و نصب ال حسن خوانده و بکرفع با عینت
 هر دو و رفع نون حسن خوانده قتلوا حفص نصب قاف و کسرتا **صکله**
 خوانده و بکرفع قاف و ادخال الف بعد از قاف و فتح تا اسرنا
 حفص بکسر همزه خوانده و بکرفع آن و کتلونکم و نعلم و نبلوا
 حفص این سه کلمه لا یقول منکلم و بکرتبا عینت **صکله**
 حفص نصب ضمیر خوانده و بکسر کسر و در **صکله** خلاف روی عینت
 لا در پیش لایسم الفسوف هر گاه **صکله** الفه پیش فو لام است
 حذف همزین الاسم و انقال لام مکسوره بسین و اگر ابتدا
 به الاسم شود در وجه جائز است اثبات همزه مفتوحه **صکله** انقال
 مکسور بسین حذف همزه و ابتداء بلام مکسوره متصل بسین **صکله**
 یوم نقول حفص بنون منکلم خوانده و بکرتبا عینت **صکله**

صکله

صکله

صکله

صکله

صکله

صکله

صکله

صکله

مثل ما اندک حفص نصب لام خوانده و بکر رفع آن **سوره** **الطی** **المسیطرون**
 حفص با در صا و سین خلافت بکر پس خوانده که **سوره** **المطور** **نبا**
 بصا و سین **سوره** **الرحمن** **المفتاح** حفص نعتین خوانده و بکر
 بکر **سوره** **الواقعه** **نحو** حفص نصب را خوانده و بکر بکول **سوره** **الحمد** **نزل**
 حفص تخفیف را خوانده و بکر شد بدان آن **المصدق** **المصدق** **نزل**
 حفص **سوره** **الاحقاف** **نزل** و بکر تخفیف **سوره** **الاحقاف** **نزل**
 فاش **سوره** **الحق** **نزل** و بکر بکر هر دو و خلافت
 و اختلاف **سوره** **الاحقاف** **نزل** **المصدق** **نزل** **المصدق** **نزل**
 در وقت و به **سوره** **الاحقاف** **نزل** و بکر نعت یا در وصل و بکول در
سوره **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل** **المصدق** **نزل**
سوره **الاحقاف** **نزل** **المصدق** **نزل** **المصدق** **نزل**
 عین و بکر از خوانده و بکر بکول عین و نصب **سوره** **الاحقاف** **نزل** **المصدق** **نزل**

حفص نعت اول خوانده بکر نصب آن **سوره** **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل**
 بکر کاف و اثبات الف بعد از آن و اختلاف **سوره** **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل**
سوره **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل** **المصدق** **نزل**
 اینکلام را متصل نموده بهمه و واحده مفتوحه خوانده و بکر در **سوره** **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل**
 وقف نموده با بعد از این **سوره** **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل**
 گذشت **سوره** **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل** **المصدق** **نزل**
 و بکر بتبیین مرفوع خوانده و بر ما قبل وقف نموده **سوره** **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل**
 الف خوانده بعد از آن و بکر با سقاط آن **سوره** **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل**
 و بکر نعت اول سکون ثانی و اختلاف **سوره** **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل**
 و انا و انا و انا هم سوای **سوره** **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل**
 و ما قبل با او وصل نموده و بکر در **سوره** **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل**
سوره **الحق** **نزل** **المصدق** **نزل** **المصدق** **نزل**

دفعه و در کسر آن با صد و ده که در اصل نه صد و ده است
و اگر چه بعضی بگویند که در کسر آن و الف و لام
مفصّل است که این اشیاست که در غیره در کسر آن سکون است
خود و در کسر آن نیز الف و لام که در غیره در کسر آن
گشتند شدنی بعضی از این خوانند و فاعل و کلام در کسر آن
بسی بعضی است که در کسر آن و کلام است که در کسر آن
مفصّل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن

گشتند بود و در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن
بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن

بسی و فاعل است که در کسر آن و فاعل است که در کسر آن

فصل اول در بیان کیفیت نزول قرآن نوشتن و سبب جمع شدن
آن بین ذنبت و کتابت آن از ابن عباس مرویت که جمع قرآن
عظیم در شب قدر از لوح محفوظ با زبان نبی نازل نمود و از آنجا
سوره مسوره و آیه آتیر حضرت رسالت ص نازل شد و هر گاه
چیز نیک چیزی از قرآن فرود آوردی حضرت رسول ص کتابت خود
که یکی از ایشان زید بن ثابت بود فرمودی آنرا کتابت کردی
بر بخاره و الواح و الکاف و اوراق نخل و چون آنحضرت بدار
رحمت فرمود بهمان نحو بود و لا بسیاری از صحابه آنرا یاد داشتند
من اوله الی آخره و مرخص بودند در قرائت آن بر وجه توسعه
چنانچه فرموده فاقروا ما یلتزم من الفرائد و اول کس
که قرآن را این لاجین جمع کرد ابو بلرب و سبب آن بود که جمیع
مسلمه کذاب اهل تنه را تنه ساخت و قوت گرفت ابو بلر

ابو بلر در آن ایام بر سر او شکر کشید و مقادیر عظیم دست داد
و بعد از آن خوشی شد آن ملعون بدینکه بصل شد و در آن مجاله
هزار دو دلیست کس از مسلمانان کشته شد هفصد نفر از ایشان قرآن
صحابه بودند و بسیاری بخرج شدند چون حال بدین نازل شد عمر کس
بیش از بکر فرستاد که قتل ترا و صحابه شیخ شد و هر بار در بکر بدین
بشود بر طرف شدن قرآن از میان برود و مصلحت است قرآن را
کنیم ابو بلر در جواب گفت در چگونه می اندام نامیم که رسول خدا ص
ما را با آن امر فرموده عمر گفت و الله هو خیر یعنی جدا جمع نمودن صحابه
خیر است و همیشه با ابی بکر این مسکیت ما قضا و بیزان داشت که
این کار نماید پس ابی بکر زید بن ثابت بخواند و با وی گفت تو فرمود
و قال و کتابت وحی بودی برای پیغمبر پس قرآن را جمع کن در بیزان
گفت چگونه کار کنی که پیغمبر صد هزار اعرابان نکرده است ابو بلر

کفت مصلحت در نیت پوسنه تکلیف تا اتمه حقیقا زید را
داشت که انکار بر باید کرد زید کفت الله اگر تکلیف کردند
بنتقل بحال از مواضع خود برین آن تر بود از آنچه مراد بان
میکنند پس زید قرآن استه از صدر رجال و از رقاع الوام
در کتابت آورد در چند صفحه نوشت آن مصحف نزد ابی بکر
بود تا وفات کرد پس زید عمر بود پس نزد حفصه تا اتمه خروزه امینه
و از بایجان واقع نزد صحابه اختلاف پیدا شد این تکلیف نیت
من بهر نیت و آن تکلیف قرائت بنا بر الله فرض بود در
آن با الفاظ مراد نه در هر قومی بلغه خود پس بسبب اختلافی که در
میان اصحاب بهر سید حدیثه بن حبان صاحب رسول ام
در آن میان بود اختلاف ایشانرا مشاهده نمود نزد عثمان
و کفت در باب قرآن که من اختلافی دیدم مثل اختلاف

یهود و نصاری پس عثمان نزد حفصه فرستاد و کفت صحیفه
نوست تا ما آنرا در مصاحف نقل کنیم باز فرستیم حفصه
فرستاد و عثمان زید بن ثابت عبد الله عمر العاص عبد الله بن
و ابی سعید و عبد الرحمن ابن حارث بن اشم جمع کرد کفت
و کفت این صحیفه بیگانه نبویسید جماعت قریش را کفت که هرگاه
شهادت زید را اختلاف بهم رسد در لفظ آنرا بلغت قریش بنویسند
رای ایشان بدان قرار گرفت تا اتمه اختلاف کردند در کتابت
که آنرا بهانویسند یا بنا زید کفت بهما باید نوشت قریش گفتند
پس عثمان رجوع کرد زید کفت بنا بنویسید که سال قریش است
پس چون مصحف تمام شد چهار مصحف بقولی هفت دیگر نوشتند
و هر مصحف بجای فرستاد زید یک یک یکی بدینه یک نام یکی بکوفه
یک بصیره و یکی بمن و یکی بخراسان و یک را خود نگاه داشت و آنرا مصحف

لام گویند و لغت مصاحف از آن بود که الفاظ مختلفه در آنها
 است و ممکن نیست چون زیاد که نقصان مثل قال اخذ الله
در سوره بقره با و او دبی و او و صبی و او صبی در سوره مکره
بینه تبه و بینه تبه و در ال عمران سار و عو باد
 عاطفه و بی و او نوشته شده اختلاف الفاظ مانند صراط
 و اختلاف لغات مانند حسب بفتح بسن و بفتح سین و مانند
نکر و انصاف سکون آن باعده بفتح عین و ال و کیر عین سکون ال
و اخذتم ادغام خال ظلم آن تقدیم تا خبر مثل و قاتلوا
و قتلوا که بعضی و قتلوا و قاتلوا خوانده ند و قتلوا و قتلوا در
 مانند هم و در لفظ و معنی غیر هم اند و منکم و منکم که در مکت مثل
 هم اند و در لفظ و معنی غیر هم و این قبیل در قرآن مجید بسیار است
 که در کتابت آن اختلاف کرده اند و ذکر آنها در این مختصر نشأ

نشا تطویل میکرد **فصل دوم** در بیان رسم الخط قرآن
 در آن سه مطلب است مطلب اول در امراتی که رسم آنها با و با
 و نواقص و ادوی مائی که با لفظ مکتوبت و زیادۀ نقصان لغات
 و آیات لا هنرانی که رسم آنها با و است المملوء چهار موضع در
در سوره مؤمنون فقال المملوء افونی و شد در سوره نمل قل یا
المملوء افونی و یا ایها المملوء اتی و یا ایها المملوء انکم در کلمه
نشو در سوره هود و اموالنا مانشأ و دیگر کلمه انبواء در
موضع در سوره نعام یا تیمم انبواء و در سوره شعرا فیا تیمم
انبواء و لفظ شركاء در موضع در سوره نعام فیکم شركاء
در سوره شوری ام لهم شركاء و لفظ شفعوا و کلمه ضعفوا
در موضع در سوره براینم فقال الضعفوا و در موضع نقول
الضعفوا و لفظ علوا در موضع در سوره شعرا علوا

در مقام در انعام
 من شکر کلمه کفایت

وعلو بنی اسرئیل و در فاطمه عبادہ العلو و لفظ
البلو و در موضع در سوره و الصفات لفظ
و در حال بلو اء مبین و کلمه دعوا و ادعواء الکافین
در سوره رعد و جواؤنکم در متحنه کلمه جواؤ و در پنج مقام
مانده انما جواؤ و ذلك جواؤ و در زمر جزو المحسنین و در تورا
و جواؤ سینه و در حشر ذلك جواؤ و در زمر خلافت
و در سوره مؤمن الى الجنه و یحییٰ است یفسوم در سوره طه
و کلمات که بیامروم است مثل بنای المرسلین در انعام مؤمن
و تلافی لهنس در یونس و ایتائی ذی القربی در محل
و من و رآی حجاب در توری و من انائی الیل در طه
کلمات بجهت مرکز همزه و او مروم است مثل قل اؤینکم در آل
عمران و اؤنول در سوره ص و اؤلفی در سوره ق و در بعضی کلمات

کلمات بجهت مرکز همزه یا کتوبت مثل انکم در چهار موضع در انعام
انکم لتشهدون و در زمر انکم لتاتون الرجال و در حم
انکم لتکفرون و در عنکبوت انکم لتاتون الرجال و در غیر
این موضع بغیر یاء است و انما در دو موضع بیامروم است
یک در محل انما لخرجون و دیگری در صفات انما لتاؤکوا
و این در سوره شعرا و در سوره عمران بغیر یاء است و کلمه افان
در آل عمران افان مات و افان میت خلافت و انما
در واقعه بیاست در عمران بغیر یاء و این ذکر تم در سین و انما
در صفات خلافت و دیگر کلمات ناقصه است و آن بر دو قسم
ناقص و اوی و ناقص یائی و قسم اول که لام الفعل او و او باشد
بر دو نوع است نوعی رسوم بالف مثل دعا و عفا و عطا و عطا
و سخا و سنا و خلا و علا و لهما و لهما و لهما و نوعی دیگر بر دو قسم است

مجلس دوازدهم

وآن در بار زده کلمه است در اعراف بناضحی و در طه ان محضیا
 الناس ضحی و در نور ماذکی هنکم و در زمر عات وجهها
 و در وشم منها و نلها و طه ها و در واهی اذا سجدی و ما قبل
 و قسم دوم که لام الفعل او یا باشد آن نیز بر دو قسم است قسم اول
بیا چون رمی هری و نعی و مولی و مصی و مصفی و سعی
و ابی ویدی و یحیی و تعوی و ابها و تری و یصلی و یصلی و مثل آنها
 و قسم دیگر مروم با ف است و آن در زمر موضع است در برابریم
و من عضا و در نبی اسیر الی المسجد الاقصا و در حج انہ
من نولاه و در قصص سین من اقصا المدینة و در سوره
فتح سببهم و در الحاقه لما طغی الماء و هر کلمه یابی که در آخر
 در واجه ثور یا و دوم با ف نوشته میشود مثل فاجیا که فاجیا
واحیاکم و واحیا و نموت و و غیا و امان و واحیا و محیا



و در بعضی جا یا اول با ف نوشته شده چون هدای و مترکی
 و مجبای که بته الفعل است و کراحت دارد اجتماع میان و یا
 و کلمه وسلنا تقریر بالتفان بالتف است و کلمه فا و را ما جا
 بنیز با کتوبت مکرر و لیکن که رای در دو موضع بیامروم است
 بجهت توفیق آخر آیات یکی ما را یکی واقدا یکی دیگر
 در بعضی افعال ناقصه که لام الفعل او در کتابت بنا قطر کرت
 آن در پنج موضع در نبی اسیر الی المسجد الاقصا و در سوره
و بح اللعالباطل و در قر ویدع الداع و در یونس نذ المن
 و در علق سندع الوبانة و در سوره هو دیوم یاث لا انکم
 حذف لام الفعل شده با الف جاز مرد دخل سبت التقاب کین
 نیز شده و دیگر کلمه است که بهمز شها کتوبت در آل عمران ملا
الارض و در نمل فها ذ و در نمل مخرج الجب و در سوره

ایلافهم یا خوانده میشود لافهم و دیگر کلمات یدعو او ^{بخواند}
 وادعوا ویرجوا ویلوا ویتلوا وصالوا واشركوا ^{ویرجوا}
 واولوا وایعقوا هر جا که باشد بعد از واو الف نوشته میشود
 با الف صیغه واحد است غیر از یعیقو عنهم در سوره نبی ^{الف است}
 و کلمه جاؤ و باؤ هر جا که واقع شود بی الف است و لفظ فاؤ ^{در بقوه}
 و سعو در سبأ و عتو در فرقان و تبوء الدار ^{در حشر}
 و ذوا باو و الف است هر جا که باشد مگر در شش موضع که بی
 الف است در نوره یوسف لذ و علم و در مؤمن ذوا العرش ^{جمع}
 و در حم سجده و موضع لذ و مغضبه و ذو عقاب و در نوره ^{جمع}
 ذوا الفضل و در بروج ذوا العرش که در این مواضع باو ^{شبهت}
 و اولئک و اولی و اولات باو نوشته میشود و بیوا و خوا ^{نیزه}
 میشود و کلمات داود و یلون و ما و ریحی و لا ملون و لا

بخواند

ولا یستون و تستون و تستوا و لیستو و جوهکم فاوا
 و الغارن و الموده یکن و او نوشته میشود و بدو و او خوانده میشود
 و کلمه الرؤیا و رؤیاک و رؤیای در هر جا که باشد بیروا و ا
 و کلمه توی الیک و تویک ^{در توبه} و او نوشته میشود و همچنین
 یوسا و کلمات صلوة و زکوة و حیوة و مشکوه و منوة
 باو و مکتوبت لا اگر مضاف بصمیر باشد بالف است مثل صلوات
 و صلاتی و صلواتی و حیاتی و حیاتی و حیاتی و حیاتی و حیاتی
 ساکن و صلواتک در هود و علی صلواتهم در مؤمنون که این
 سه موضع باو هر سوم است و الله اعلم بالصواب ^{در تبت}
 مطولته بدانکه کلمه رحمت در هفت موضع تبا مطولته مکتوبت ^{در سوره البقرة}
 یوجز رحمت الله و در اعرفان رحمت الله ^{در هود}
 و در میرم ذکر رحمت و یکن و در روم انار رحمت الله ^{در زمر}

و موضع تقسیم رتبه و در جنت رتبه و در غیر آنها

مقصود است و کلمه نعمت در یازده باباء مطولیه است در سوره

البقره و اذکر و انعمت الله و در آل عمران نعمت الله علیکم و در

اذکر و انعمت الله و در موضع سوره ابراهیم نعمت الله کفرها

و ان قدر و انعمت الله و در محل سه موضع و بنعمت اللهم

و یخیرون نعمت الله و اشکروا نعمت و در افعال ^{نعمت الله} الخیر

و در الفاظ اذکر و انعمت و در سوره طه و انما انعمت و غیر

این مواضع تباها مقصود است و کلمه سنت در پنج موضع تباها

مردود است در انعام سنت الاولین و لسننت الله ^{نبیلا}

و لسننت الله محویلا و در مؤمن سننت الله الخی و کما عرف

و نعمت موضع تباها مطولیه است در آل عمران و اذ قال ابو اوف

عمران و در یوسف و موضع اموات العزیز و اموات العزیز ^{الان}

در الفاظ بر سننت الله الاولین

الآن و در قصص اموات فرعون و در تحریم اموات نوح و امر الی

و امواته فرعون و ضابطه است آنست که هر امرات با توبه هرگز

تباها مطولیه و کلمه لعنت در دو موضع مردود است در آل عمران

لعنت الله و در نور و الحامیه ان لعنت الله و کلمه ^{کلمت}

در چهار موضع مردود است در انعام و تحت کلمه رتبه ^{در اعراض}

تحت کلمت رتبه الحسنه و در یونس تحت علیهم کلمت ^{رتبه}

و در غافر تحت علیهم کلمت رتبه و لفظ قرت در موضع

مردود است در قصص قرت عین و الک و کلمه تعصیت ^{در}

موضع در سوره محال و معصیت الرسول و اذا و معصیت ^{الرسول}

و نجا و کلمه انبت در یک موضع تحریم و جرم انبت و کلمه فطر

در روم و کلمه شجرت در دخال آن شجرت الزقوم و لفظ ^{جنت}

در واقع و جنت النعم و کلمه یقینت الله در مود و در یوسف

و جانی عیانت الحُب و فی عیانت الحُب و اوجیناد کلمه است
 در عینکوت و بینت در فاطر و ثمرات در سجده و کلمه است
 هشتگانه دو در یوسف و چهار در یرم و یکی در قصص و کار در صفا
 و کلمه بر صاد هر جا که باشد و لفظ مثل ذات بجز ذات است و کلمه
 و بذات الصدور و افوا نیم اللان و لان و همیانت
 و کانه و جالت در مرسلات و منات در سوره الحج
 بشما ما نهم در معارج همه اینها که ذکر شد تبا همیانت است
 و در غیر اینها مواضع هر جا که باشد تبا همیانت است و اینها همیانت
 مطلب سوم در مقطوعات و موصولات بیاید است
 که بعضی از کلمات قرآنی در چند موضع منقطع نوشته شده و در
 دیگر موصولات مادر این ساله ذکر آنها مینماییم بر آنکه
 ان لا درده موضع منقطع است در سوره اعراف دو موضع علی

علی ان لا اقول و علی ان لا اقول و علی الله و در سوره توبه
 ان لا ملجأ من الله و در سوره و موضع ان لا اله الا هو
 و ان لا تعبد الا الله تاجی و در ج ان لا تشرک شیئا
 و در رس ان لا تعبدوا الشیطان و در ج ان لا تعبدوا
 و در معجزه ان لا یشرک بالله و در نون ان لا یدخلنها و
 اینها هر جا که باشد موصولات و کلمه من مادر سه موضع منقطع است
 فمن ما ملک و در روم هل لکم من ممالک و در زنا قول
 و من ما ذنبا کم خلافه و در نور من مال الله خلاف است
 و کلمه من مادر یک موضع در سوره اعراف عن ما ننوا و کلمه ان ما
 در یک موضع در سوره عن و ان ما ننوا و کلمه فان لم تقطع
 قصص فان لم یستجیبوا و موصولات در هوفالم استجیبوا
 و کلمه ان لم تقطع است در ج ان لا در موضع که موصولات

کف الی بحملکم موعدا و در قیمة الی بجمع عظامه و در الی
 خصوصه در سوره منزل خلافت و کلمه عن من مقطوعت
 در دو موضع در نور عن من یثاء و در و لجم عن من تولى
 و کلمه ام من مقطوعت در چهار موضع در سوره ن ام من یکران
 علیکم و کید و در تو بیام من استس و در صانان ام من خلفنا
 و در فصلت ام من یانی امانا و کلمه فی مقطوعت در باره
 و درین مواضع قول اتصال نیز واقع شده در سوره بقره فی ما
 فعلوا و در مائده فی ما ایتکم و در انفام فی ما ایتکم و فی ما
 او حی و در انبیاء فی ما استهت و در نور فی ما ایتکم
 و در شعرائی ما هیسنا و در روم فی ز فکلم و در زمر فی ما
 هم قیة یخلفون و فی ما کانوا ینه یخلفون و در سوره
 فی ما لا تعلمون و کلمه این ما مقطوعت هر جا که باشد مگر

در پنج موضع در بقره فایما ناولوا فتم و در نحل اینما یو
 یخلف و در زین اینما نکون و در اعراب اینما تقفوا
 و در شعرا اینما کتم تعبدون خلافت و کلمه هیسنا
 مقطوعت در دو موضع سوره بقره هر دو حیث تا کتم و
 کلمه ان ما مقطوعت است در دو موضع در سوره انفام ان
 ما نوعدن بنی خلاف و ان ما عند الله در نحل باجلاف
 و کلمه ان ما مقطوعت در سه موضع در حج و لقمان و ان ما
 لغمون سمة و نیز بلا خلاف در افعال و اعلموا ان ما غنم
 و کلمه نسیس ما مقطوعت در همه جا الا در سه موضع که مخصوص
 در سوره
بقره بسم الله و ابید و قل بسمایا و کلمه در
 بسم الله خلفت و کلمه یسنا هم ما مقطوعت و کلمه کل ما
 در سوره ابراهیم مقطوعت من کل ما سالتموه و کلمه کل ما

مقطوعت کرد در موضع که موصولت در نوره یکبار یکبار
 در اعراب یکبار یکبار و در حید یکبار نام او کلمه یوم
 در دو موضع سوره یوم هم با زون و یوم هم علی التنا
 و کلمه فال چهار موضع واقع است مقطوع و رب فال هو لآء
 و در کف فال هذا الكتاب و در فاق فال هذا الرسول
 و در معارج فال الذین و اینکلام مقطوع در غیر اینها موضع مفصله
 موصولت و اختلافات رسم الخط بسیار است که در این رساله
 ذکر آنهاست مقطوع و هر که زیاد برین خواهد رجوع در کتب
 مستقیم که در این خصوص ایراد نموده اند خصوصاً در مقطوع
 است که کامل حافظ طاهر صفحا که هر کجا که اینهاست نمایند
 اعلم بالصواب خاتمه در بیان گفتن کثیر از نوره و لغت نا آخر
 قرآن و علت آن طریقی آداب تلاوت قرآن و بعضی از ادبیه

اولیه متعلقه بر نوره و ختم قرآن و در آن سبب طلب اول
 در بیان گفتن از و لغت نا آخر قرآن و علت آن بد آنکه کثیر اصل
 اهل مکه بود و در ختم قرآن چون این کثیر از اهل مکه بود از و منقول گشته
 بر دور و ایت لا شریک لاری باقیه و بعضی از برای هم قرار
 بگیر لعل کرده اند و جماعی از اول قرآن تا آخر قرآن در آخر هر سوره
 بگیر گفته اند و شهور از اول تا آخر نوره و لغت نا آخر قرآن
 بگیر چنانکه در کتب معتبره قرائت واقع شده است که در ذری
 از حضرت رسول ص التماس نمودند که بگوید در خصوص مقطوع
 و اصحاب کتب چگونه بوده است حضرت فرمودند که فردا بگویم
 و کلامی که گفت پس عصب است الهی در حرکت آیه عربی و مقطوع
 شد تا عیاشی که در مکالم گفتند و ادع و نقلی و تیر یعنی و ادع کرد
 و دشمن گرفت و هر را برورد کار او با این سبب خاطر مبارک

حضرت عثمان شد تا که جبرئیل ^ص سوره ای را آورد و حضرت
سکرانه ای را بجا آورد بکبر گفت و صیغه کبیر این نوع است ^{الکبر}
و بعضی بنیادان در بیان سوره تهلیل و ابوابی کرده اند ^{صورتی}
ایست لا اله الا الله و الله اکبر در بعضی روایات و الهی ^{الطرا}
نیز اضافه کرده اند و بهتر آنست که میان روایات جمع نمود
لا اله الا الله و الله اکبر و الله الحمد بگویند و بعضی از قرا
احتیاط کرده بعد از ختم بقرائت عاصم بکبر گفته اند و این احتیاط
ببفایده است زیرا که کبیر ^{کما} است در وسط و آخر سوره
رضت داده اند چنانچه در روایت واقع شده که بعد از آن
رحمت طلب منورت از حضرت و ایضا ^{با} نمایند و بعد از آن
عذاب بنیاد بقار الذنوب ستار ^{ای} لغوی بر فرارش
روز و عذاب الم ^و و بعد از هر آینه بنای ^{الادب} و کما

دیگانه که بان لایسته من الاعیان ذب کذب بگویند و بنا
برین دلیل هر چند بکبیر از عاصم منقول نباشد در قرائت عاصم ^{در آخر}
هر سوره بکبر گفتن فسالی ضرری بقرائت و ثواب تلاوت
نیرساند بلکه در کتب معتبره قرائت مثل کتاب بان القاری
فی تجوید کلام الله العباری غیر آن مذکور است که کبیر از برای ^{قراء}
منقول است و سبب اختلاف کبیر در اول سوره آخر سوره است
که ابتدا بکبر گفتن حضرت لول ^ص آخر خواندن جبرئیل بود اول
خواندن حضرت پس سابقی نظر بقرائت حضرت نموده کبیر را
اول میگویند و بعضی دیگر نظر نموده که چون حضرت بعد از قرائت
جبرئیل بکبر گفت بعد از سوره ^ص ای بکبر یاد گفت فایده ازین ظاهر
میشود که اگر اول ^ص ای ابتدا شود گفته میشود بکبر در اول هر سوره
که بعد ازین سوره است تا اول سوره یا پس و اگر آخر ^ص ای گفته شود

گفته میشود بعد از هر سوره آخر سوره ناس و ظاهر نزد استادان صحیح
اول است چنانچه شرح شاطبی تصریح بان کرده است که هرگاه وصل کنی
بگیر را با آخر سوره ناسین بود باشد آخر سوره ناسین مثل قدرت و ذاب
کسر می دهد ای جمله التقاء ساکنین همچنین است آخر سوره که منون
اخم از آنکه منون مفتوح و یا مضموم و یا مکسر باشد مثل تو ابا و حیر و
و اگر مفتوح و یا مکسر و یا مضموم باشد حرکت باقی میماند مثل
و الا تبرد الناس و اگر آخر سوره ناسین باشد که در حال وصل
کرده باشد با او حذف کرده میشود و او جمله التقاء ساکنین مثل
و شرا یه و در جمیع سوره حذف کرده میشود همزه وصل که
لفظ الله است و اما درین سورتین در حالت بگیر شست وجه
شش از آنها مقبول و وجه پنجم است لاشش وجه مقبول
اول قطع سوره ناسین از بگیر قطع بگیر از بسمله قطع بسمله از سوره

از سوره دوم وصل آخر سوره ناسین بگیر وصل بگیر به بسمله وصل
سوره آینه سوم قطع سوره ناسین است از بگیر وصل بگیر است بگیر
و وصل بسمله سوره آینه چهارم وصل آخر سوره ناسین بگیر قطع
بگیر است از بسمله وصل بسمله است سوره آینه پنجم وصل آخر
سوره ناسین بگیر قطع بگیر است از بسمله قطع بسمله است از سوره
آینه ششم قطع آخر سوره ناسین است از بگیر قطع بگیر است از بسمله وصل
بسمله است سوره آینه شش و وجه سوم مقبول است لا و وجه یکم
اول وصل بگیر است بگیر قطع بسمله است از سوره آینه دوم
قطع آخر سوره ناسین از بگیر وصل بگیر است بسمله قطع بسمله
از سوره آینه این دو وجه آخر مستنکر است نزد علماء این قول
مطلب دوم در بیان آداب تلاوت و طریق ختم قرآن مجید است
در حدیث وارد شده که اقروا القرآن بحون العرب اقروا

القرآن بمقتضى الجمل و صوت الحقل و در کتاب کلمینه از حضرت امام جعفر
صادق ۴ روایت شده که حضرت رسول ص فرمود که بخوانید قرآن را
به الحان عرب و صوت عرب بخوانید از آنکه اهل فنس و اهل کلبه
عقربیت بیابند بعد از من طایفه خند که در قرآن بر صبح و خیر که منین
و مطربان و نوحه کران در بهمانان کنند بکنند و غرض از قضا بر صبح
زیرا که در جمیع حروف کسر مشهور زبان قی در کلام بهم برسد
الحس و موجب است قطع نظر از صوت غنما و از حضرت امام زین العابدین
روایت شده که لا خیر فی قراة لاند که صما یعنی نیست ضرورت
در قرائتی که تدر در آن باشد و از حضرت امام زین العابدین روایت
که ایات القرآن خوانی کلاماً صحیحاً خوانند یعنی لکن ان یسطر
ینها یعنی آیات قرآنی خوانند پس هر خواننده که بکتابی سزاوار
آنته در آن نظرمانی بداند که خوانند قرآن مجید از نوع بیرون

بیرون نیست اول تحقیق و آن عبارتست از بود نمودن حق هر
نحوی که باید بی زیاده نقصان از کشتن بذات تحقیق بهرات و اتمام
حركات ظاهر ساختن حروف و کمال تیزات و بجای آوردن
و جدا ساختن حروف از یکدیگر نحوی که مخلوط به یکدیگر نگردد و از
بعضی از آنها به بعضی بکسب تریس و ملا خطه نمودن جامانی که در
در آنها جایز است به نحوی که از حد تجاوز نکند و این در وقت
که در خدمت استاد حلق مشغول نمیشد و یاد در کلام
تلاوت تمیز کرا عجاز و معنی او بجمع باشد و این نوع فحش است
تلاوت صمرا و درش دویم حذر و آن برست خواندن کلام
بجهد است بجهت گرفت تلاوت زیرا که با دای هر حرفی توانی
معیل است اینموقوف است ایان بر وصول فراد عام که برود
بعضی تیزات و مدت غنات و تحفیف بهرات تسهیل و ابدال

حذف و عا^ذر العیاس بخوی که فعل در قواعد بهم نرسد
 و این نوع مختص است بقرائت ابن کثیر ابو عمر و ابو جعفر
 سومند و در میان حقیقین و حدیث مختص بقرائت عام
 و این عام در کسائی و قالون و یعقوب و خلف **فان** **یک** در حدیث
 وارد شده که ختم کلام محمد ازینست روزگنیز بلکه شباه روزگ
 جزوی زینکه جایز نیست و در حدیث بارای هر چه جنبه
 وارد شده بسجح میان این حدیث نیز کان باین گونه آمده
 که ثواب تلاوت نمودن بسیار است تصدق نمودن سیم بسیار است
 در راه خدا و ثواب تلاوت نمودن تا بزر در سخانی و اعجاز آن
 با خضوع و خشوع و ادراک مراتب جلال و جلال حضرت جل جلاله
 نمودن مانند دانستن ثبوت بسیار قمتی نهفته است که در راه خدا تصدق
 کند و باید تلاوت از روی خضوع و خشوع کنی زیرا که آن حضرت لام

لام مجموع صلاحت ۱۲ روایت شده که من قرء القرآن ولم یخضع
 و ام یزید قلبه و ام یزیدی خوفا و وجلالی ستره فقد
 بعظم شانه الله و خسر حسرا ما بیننا یعنی هر که قرآن خواند
 و از برای آن خضوع نکند و دلش رقت بهم نرسد و عرض در پیش
 در باطنش بهم نرسد پس خواری رسانید خواهد بود و بعظمت
 و نشان الهی زینان کاری نموده است زینانکاری بودید هر گاه
 تحصیل خضوع و خشوع و عز و ترس و رقت قلب جناب است که
 قبل از تلاوت ذکر افکار آگاهانه ای باین عنوان فکر کنی که خدا
 ترا چگونه از گنیم مردم بصلیب بر آورد و از صلیب چه عنوان
 نطقه بر رخ نقل نمود و نطقه را چگونه علقه کرد و اسند و علقه را
 چه چگونه نصفه ساخت و بعد از آن نطقه را چگونه دو دو
 و چهل و هشت پاره اسخوال کرد ایند و بر آن کوشید و یانید

و چنانکه یک اسباب خردوی دنیا و آلات تکلیف از چشم و گوش
 و دست و پا و غیر آن بر عطا نموده بعد از آن چگونه در چشم
 از دو پستان از برای پرورش تو جاری ساخت یک نمره طعام
 و یک نمره آب چگونه محبت ترا در دل الدین اقربا جاده تا آنکه چشما
 و پنجواپها کشید و ترا برینیت نمودند و چگونه ترا از طاعت حمل نمود
 دانش رسانید و بعد از آن فکر کنی که چگونه این مصالحان
 از تو مفارقت نموده در طاعت کعبه و تکلیف طهارت قرار گرفتند و با تو نمود
 آنچه آنه گردید و زمانه ایوه فرزند از ایم که ششده و الهامی ششده
 دیگران در میان خود قسمت نمودند و جای ایشان در جانشین و جانی
 عالی ماند و مصالحان یاران ایشان را فراموش ساختند و بعد از آن
 کسی که تو بنده نه آزاد و آن خدائی که تو دیر بنده ترا این دنیا
 از برای معرفت خدمت طاعت عبادت ساخت که و این قرار را
 که تو

و چون اینها کشید و ترا برینیت نمودند و چگونه ترا از طاعت حمل نمود
 دانش رسانید و بعد از آن فکر کنی که چگونه این مصالحان
 از تو مفارقت نموده در طاعت کعبه و تکلیف طهارت قرار گرفتند و با تو نمود
 آنچه آنه گردید و زمانه ایوه فرزند از ایم که ششده و الهامی ششده
 دیگران در میان خود قسمت نمودند و جای ایشان در جانشین و جانی
 عالی ماند و مصالحان یاران ایشان را فراموش ساختند و بعد از آن

که تو اورا تلاوت مینمائی کلام خدمت در بیان معرفت طاعت
 پس باید بقصد تلاوت کنی که بمشورت عمل نمائی که خدای تعالی
 بر تو حاضر و ناظر است تصور کنی که حضرت زاری تمام ترا طی
 ساخته تکلم میکنند و نیز وصلاحت امر میباشد و از شرف دعاست
 نهی میفرماید شک نیست که چون در هنگام تلاوت این کلمات از تو
 واقع شود و کمال خضوع و خشوع و ادب حاصل کرد و دیده است
 و تلاوت مقبول بر ثواب کرد و اولی آنست که قرآن را با دواز
 تلاوت نمایند و باید که قاری با خلوص نیت و دل صاف تن و جان
 پاک و طهارت ظاهر باطن و بقبله امید نموده و عیبی تعلیق شروع
 دارد قبیل از تلاوت بخواند و بعد از تلاوت عبادی که بعد از تلاوت
 میخواهند خوانند در وقت ششم بجهت تو آضع بر اینست که دعا خوانند
 خصوصاً دعای صحیفه مبارکه و بعضی ادعیه که در این عشر فرمودند

و عبادت

وواجب فودر از جناب قدس الهی از خواهر امید است که ^{بالتعمیر} کشتن سجده کرده
 مطلب سویم در بیان ادعیه نقل شروع و ختم کلام بحمد
 دارد سنت است که در حین شروع تلاوت این دعا بخواند
 اللهم بالحق انزلناه وبالحق نزل اللهم عظم عظمی فیه
 واجعله نوراً البصری وشفاء لصدیق ذهاباً ^{طبعی و عظمی}
 وحقنی اللهم زین بدنی و جعل به وجهی و قوی به
 جسدي و ثقل به میزانی و ارزقنی فلا و نه علی طاعتك
 انا و اللیل و اطراف النهار و احشرنا مع النبی محمد و آلہ
 الاطهار الاخيار الابوار و بعد از تلاوت این دعا بخواند
 صدق الله العلی العظیم و صدق رسولہ النبی الکریم
 و صدق و صدق علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین
 صلوات الله سلامه علیهم اجمعین و حق علی لک

و الاصله لا یارحم ربنا

ذلك من الشاهدين والشاكرين والحمد لله رب العالمين
 یا رب العالمین اغفر لنا وارحمنا ورحمنا ورحم الوالحین
 و طریقہ ختم قرآن است که چون قدر اعوذ برب الناس را تمام کند الحمد لله
 بالآله و آلهم اجمعین احوط بخواند و در روایت ابی بن کعب آمده
 که حضرت رسول ص چون ختم قرآن کردی بعد از فراغ از قیل و غود ^{الناس}
 اقتراح کردی بعد از آن ^{این} بآتم عموداً هم احوط قرآن است که
 و بعد از آن شروع بدعا نمودی در حین دعا ^{بالتعمیر} تواضع بر احوط
 و منقولست که حضرت بعد از ختم این دعا خواندی اللهم اغفر
 بالفرقان واجعله لی اماناً و نوراً و هدیاً و رحمة اللهم
 لغنی ما سئیت و علمنی منه ما جهلت و ارزقنی فلا و نه
 انا و اللیل و اطراف النهار واجعله لی حجة یارب العالمین
 اللهم اثنا فی الدین احسنه و فی الآخرة حسنه و فنا

عذاب النار ورحمتك يا ارحم الراحمين وديكر نحو انه انزل
 انه نحو انه حضرت امير المؤمنين ^{سئل} ووزر ذمتم قرآن اللهم اني ا
 اجتنب الخبثين وموافق الابوار واستحقاق حق
 الايمان والغيمة من كل ترو والسلامة من كل ام
 ووجوب حمدك وغوأم مغفرتك والفوز بالمعير
 والنجاة من النار الحمد لله الذي بغيره نتم الصالحات
 وعنده خير الاجابة الحمد لله على كل حال اللهم
 اذن في قلبي رجاءك وافطع رجائي عن سواك
 حتى لا اتق ولا ارجو الا اياك يا حي يا قيوم بالاله
 الا انت اسئلك ان يحيى قلبي بنور مغفرتك ابد يا
 يا ارحم الراحمين الهى كما حفظت وجهي من التجرد
 فاحفظ لساني من السؤال عن غيرك يا كريم يا كريم

يا كريم وايند عار رايز نحو انه اللهم اني قد قرأت ما قضيت
 من كتابك الذي انزلت على نبيك الصاق صلعم فلك
 الحمد ربنا اللهم اجعلني ممن حمل حلاله ويحرم حرامه
 بحكمه ومثابه واجعل لساني فري انساني
 واجعلني ممن ترقى بكل اية قراهه در جنة في اعلى عليين
 امين رب العالمين وايند عار رايز نحو انه اللهم اجعل القو
 ربيع قلوبنا وشفاء صدورنا ووركة في اركاننا و
 زيادة في اعمارنا وفائدة لنا و دليل لنا اليك والجنات
 النعيم ودارك ودار السلام مع الذين ابغمت عليهم
 من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن
 اولئك رفيقا نحو منك ومغفرتك وفضلك وحميتك
 يا ارحم الراحمين وايند عار رايز نحو انه اللهم اجعل لساننا

في الدنيا في سكرات الموت في الغيب و
وفي الجنة شافعا على الصراط نوراً وفي الجنة رفيقاً
ومن النار مستوراً مجاباً واجعل للحيوات كلها دليلاً وداً
وهادياً و نصيراً برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم ما كان
منافي تلاوة القرآن من خطأ او سهواً او تقصيراً ^{انفساً}
او شركاً او تشديداً او زيادتها او في حرف كلمة او
تغيير حرف او تبديل اعراب على غير ما انزلت ^{عف} فاق
عنا يا ربنا يا ربنا يا ربنا و تجاوز عنا يا سيده
يا سيده يا سيده لا تؤاخذنا يا مولاه يا مولاه
يا مولاه بفضلك و جودك و كرمك يا ارحم الراحمين
و در سجدهات قرآن اين عبارات را لا اله الا الله حقا حقا
لا اله الا الله عيانا و بصديقا لا اله الا الله عبود

عبودية و رقاً سمحت لك يا رب تصدقاً و رقاً
لا مستنكفاً ولا مستكبراً بل انا عبد ذليل خاضع ^{خاضع}
فقير بائس مسكين مستكين مستجير العفو العفو
العفو ثم الرسالة الموسومة بختم الفراء في يوم
الثلاثاء في عشرين من شهر رمضان المبارك من الشهر
في سنة الف و مائتين و خمس و اربعين من الهجرة
النبوية على يد العبد الاقل الاذل الاحقر المحتاج الى
الطاف رب الغنى المطلق محيي بن عبد الله من احد
في دار السلطنة القرويين و ارجو من القارين و
الناظرين و المنعطين ان يدعوا لكانته و لوالده
و لجميع المؤمنين و المؤمنات ان يفضح خطيئاته و
سيئاته و نزلاته و يحشره مع مولاه محمد اله الطاهر



يكتب الباء كلمة بالالف وعلى كسبه بالياء فان كان متوقفا
 فالمختار انه كذلك وهو قياس المبرد وقياس المان في
 بالف وقياس سيبويه المنصوب بالف وسواه بالياء
 ويعرف الواو من الياء بالثنية نحو قبان وعصوان
 وبالجمع نحو الفتيات والقنوات وبالمره نحو رمية غزوة
 وبالتويع نحو رمية وغزوة وبردة الفعل لانفسك نحو
 رمية وغزوت وبالمنان نحو يرمي ويغزو ويكون
 واوا نحو وعى ويكون العين واوا نحو شوى الاماشد
 نحو القوا والضوا فان جهل فان اقبلت فالياء نحو منته
 والاف الالف وانما كتبوا الذي بالياء لقولهم كذلك وكلما
 على الوجهين لاحتمالها وانما اوردوا في قوله يكتب منها بالياء

غي بلى وعلى والى وحتى والله اعلم
 تمت الكتاب في جمعة يوم الدرب سنة ثمان مائة الف مائة وثمانون

سنة تسع وثمانين لله الف من الهجرة النبوية المصطفوية صلوات الله
 عليه وآله وسلم والله اعلم بالصواب

قال علي الاضحاى
 كل من علم في العلم
 في العلم ان العلم
 في العلم ان العلم

باب ذكر سورة احزاب القرآن وانصافه وارباعه واجراءه في الشيخ العالم
العلامة عالم الدين يحيى بن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن الحسين بن علي بن ابي طالب
انا من **نصف** واذا قتلتم يا موسى **ريح** افتلمون **حرب** ولقد جاءكم
ريح ما تنسخ **نصف** واذا اكل **ريح** سيقول **حرب** ان الصفا **ريح** ليس
نصف ان كان عن الالهة **ريح** واذا ذكر الله **حرب** يا اوتى عن **الريح**
الطاهرة قرآن وقيل والوليات **نصف** حافظوا على الصلوات **ريح** على
حرب واذا قال ابراهيم **ريح** ليس عليك الهام **نصف** الله ما في السموات وقيل
كنتم **نصف** قل انتم **حرب** ان الله اصطفى **ريح** فلما احسن **نصف** ومن اجل
ريح لو تناولوا **حرب** ضربت عليهم الذرة وقبلهم سوا **ريح** وساطوا **نصف**
اذ تصعدون **ريح** يستهزون **حرب** ليكون **ريح** اول التاء **نصف** لكم **نصف**
ريح والمحصن **حرب** واعبدوا الله **ريح** ان الله يامركم **نصف** يا ايها الذين امنوا
وقيل وما لكم لا تقامون **ريح** الله لا اله الا هو **حرب** ان الذين كفروا **ريح** لا يخفون
وقيل ومن يثبت **نصف** والله ما في السموات وقيل يا ايها الذين امنوا كونوا
ريح لا يحب الله الجهر **حرب** لكن الله يشهد **ريح** اول المائدة وقيل ومن علم
نصف يا ايها الذين امنوا اذكروا **ريح** واقر عليهم **حرب** يا ايها الرسول لا يخزيك

يا ايها الذين

يا ايها الذين امنوا لا تحذروا **نصف** قالت اليهودية الله وقيل يا ايها الرسول
ريح لتجدت **حرب** جعل الله الكعبة **ريح** يجمع الله الرسل **نصف** ولقد انزلنا
ريح انما يستجيب **وقيل** وقالوا لولا انزل علينا آية من ربك **حرب** وعندهم
الغيب **ريح** واذا قال ابراهيم لابيه **نصف** ان الله قال لى الحبة والنور **ريح**
ولواتنا نزلنا **حرب** ويوم نحشرهم جميع **ريح** وهو الذي انشا وقيل **حرب**
قلوا اولادهم **نصف** قل قالوا **ريح** اول الاعراف وقيل والوزن يومئذ
حرب يا نبي اقم لا يفتنكم وقيل امر ربي بالقسط **ريح** واذا امرت **نصف**
والى عاد **ريح** قال الملا **حرب** او حين لا موسى **ريح** وواعدا موسى **نصف**
الذين يتبعون الرسول وقيل واصار موسى **ريح** واذا نقضنا **حرب** هو الذي
خلقكم **ريح** كما اخرجكم وقيل اول اللقار **نصف** جعلتم سقايي
ريح يا ايها الذين امنوا ان كثيرا **حرب** ولو ارادوا الخروج **ريح** انما
نصف ومنهم من عاهدوا الله **ريح** انما السبيل وقيل يعتزلون **حرب**
والذين اتخذوا مسجدا وقيل ان الله اشترى **ريح** وما كان المؤمنون **نصف**
ولو يجزى الله **ريح** قل من يريد حكم **حرب** قل لا املك لنفسي **ريح** وانزل عليهم
نصف وجازنا بين اسرائيل **ريح** اول سورة وقيل وما من دابة وقيل واذا

قال برهم **جزء** ومنه اقل **ربيع** وقال الربيعون قالوا يا صالح قد كنت
ربيع والى بين **جزء** ولقد اتينا موسى **ربيع** لعد كان في يومه وقيل
وجاءت سياره **نصف** فلما سمعت بكرون **ربيع** وما ابرر نفوسه
قالوا ان لير **ربيع** رب قد اتيت **نصف** ويستعجبونك **ربيع** الفسح **انما**
جزء مثل الجنة **ربيع** الم ياتكم بنا وقيل واذا قال موسى لقوله ذكر والله
نعم عليكم **نصف** الم تر كيف ضرب الله **ربيع** اول الحج **جزء** وبنتهم
صنيف ابراهيم **ربيع** اول الخلق **نصف** مكر التزيين **ربيع** وقال الله **جزء**
ومر به الله مثلا عبدا **ربيع** ان الله يامر **نصف** وضر به الله مثلا قوت **ربيع**
اول سجي **جزء** وقهر **ربيع** فلما كونا حجة **نصف** ولقد كرتنا
ربيع اولم يروا ان الله الذي وقيل ولقد اتينا موسى **جزء** وتر الشمس
ربيع وضر بهم وقيل اولئك لم حات عدن **نصف** ويوم تبدل **ربيع**
قال الم افلك وقيل اما ستفينة **جزء** وتركة بعضهم وقيل قل **ربيع**
بالاخرين **ربيع** فحله وقيل يا اختر ومنه **نصف** تلك الجنة **ربيع**
اول ط **جزء** قال في **ربيع** وما اعجابك **نصف** وعنت الوجوه **ربيع**
اول الانبياء **جزء** اولم ير الذين كفروا **ربيع** ولقد اتينا ابراهيم

نصف

نصف ومن الشياطين **ربيع** اول الحج **جزء** هذا خصمك **ربيع** ان الله
نصف والذين خرجوا **ربيع** اول المؤمنين **جزء** وقال الملائكة قوم
ربيع وانك لتدعونهم **نصف** فحسبتم **ربيع** يا ايها الذين امنوا استلموا
جزء الله نور السموات **ربيع** واقسموا بالله **نصف** انما المؤمنون
ربيع وقال الذين لا يرجون **جزء** هو الذي مرج **ربيع** اول الشعراء
نصف قال لقوم موسى **ربيع** يا قوم منكم **جزء** كذبت قوم نوح المسلمين
ربيع اول القدر **نصف** وتعد القدر **ربيع** ما كان جوار قوم **جزء** واذا وقع
ربيع ورحمنا عليه المراضع **نصف** فلما قهر موسى **ربيع** ولقد وصلنا
جزء ان قارن **ربيع** ووصينا الانان وقيل اول العنكبوت
نصف ووهبنا له اسحق **ربيع** والنجاد **جزء** اولم يسر
ربيع منيبين الير وقيل ضربكم مثلام انفسكم **نصف** اية الذي خلقكم **ضعف**
ربيع ومنه يسلم وقيل خلق السموات بغير **جزء** ولو ترابا **جزء**
ربيع اول الاصواب **نصف** قد يعلم الله **ربيع** ومنه نفقت **جزء** يا ايها الذين
ربيع لمن لم ينه المناقون وقيل ان الذين يؤذون رسولهم وقيل يا ايها الذين امنوا اذا حكم
نصف وتر الذين **ربيع** قلح برزقكم **جزء** قل ان ربي عذوب **ربيع** يا ايها الناس

نصف

انتم الفقراء **نصف** واقيموا **ربيع** وما ازلنا **جزو** ولقد اضلتمكم **ربيع**
 اخره الذين وقيلوا فاستفتهم ام اش خلقها **نصف** وان من شيعته **ربيع**
 فبيناه **حزب** وها انيك بنو الحشم **ربيع** وعندهم قمارات وقيلوا **عظيم**
 واذا احسن الان من **ربيع** فمر **ربيع** فمر **ربيع** **جزو** اولها قيلوا عباد الذين **ربيع**
 اولها **نصف** ولم يبروا **ربيع** ويا قوم مالي اعدوكم **حزب** **ربيع** اورضت
نصف وذلك فظنكم **ربيع** السيرة **جزو** شرع لكم **ربيع** وعزبات الجوار وقيلوا
 اوتيم من غير **نصف** وما كان ليس **ربيع** فلو اذو بشكم وقيلوا لان يكون **ربيع**
حزب فاضلوا **حزب** **ربيع** ولقد شقنا قلبهم وقيلوا ولقد اخترناهم **نصف**
 ولقد اتينا بنو اسرائيل **ربيع** اذكر الاحصاف **جزو** واذا راها **ربيع** اقموا
نصف الذين كفروا وقيلوا انا ارسلناك **ربيع** لقد ضرب الله **حزب** **ربيع**
ربيع قالت الاعراب **نصف** ولقد خلقنا السموات **ربيع** قالوا فما خلقكم **جزو**
 فكر فانت وقيلوا **حزب** **ربيع** والله ما في السموات **نصف** كذب عا
ربيع اول الرحمن **حزب** فيهن قاهرات **ربيع** فلا اقسيموا في التخيوم قبط
 افرايع فانتون **نصف** الم بان **ربيع** اولها طنة **جزو** ولا حدرت **ربيع** الم
 الى الذين نافعوا **نصف** لا رسلكم الله **ربيع** اولها **حزب** **ربيع** ايتها الذين آمنوا

لا اله الا الله

لا اله الا الله **ربيع** يا ايها الذين آمنوا ان من ازواجكم **نصف** لينفق ذو سعة
ربيع اولها رك **جزو** اولها **ربيع** فاذا نفخ في الصور وقيلوا
نصف والذين هم لامانا تم **ربيع** اولها **حزب** **ربيع** تذكره **ربيع**
 اول القيمة **نصف** واذا رايت ثم رايت **ربيع** اولها **جزو** اولها
ربيع اولها **نصف** والاشفاق **ربيع** اولها **حزب**
 اولها **ربيع** اولها **نصف** اولها **ربيع** الم اخر القرآن **جزو**
 والحمد لله رب العالمين **تمت تمت**
 بسم الله الرحمن الرحيم
 اعلم ان لفظ الرحمن جينا وقع في القرآن الحمد ترسم بالهاء لا بالباء واذا وقف
 عليها وقف بالهاء لا بالباء واذا وصل وصل بالباء بانفاق القراءة الا في سبعة
 مواضع فانك تكتب بالباء واذا وقف عليها وقف بالباء كما في الوصل والقراءة
 كلهم على هذا الا ان كثير ما يجمع والكسبة فانهم يقولون في هذه المواضع
 بالهاء لا بالباء الاول في البرقة يرجون رحمتي والثاني في
 في الصوفان رحمة الله قريب من المحسنين الثالث في صوره
 وبركاته عليكم والاربع في رحمتي وبرك رحمتي في قوله الم

والسادس لم يقسمون رحمة ربك في سورة الزخرف والتابع في الزخرف
 ورحمت ربك خير مما تعلم ان لفظ التعمير ترمم بالهاء الا في احد عشر موضعاً
 يكتب بالياء والوقف عليها بالياء كما في قوله وكلمهم فمما لا يزال الاين كونه
 والكسب فانهم يقفون في هذا الموضع ايضاً بالياء اللواتي في البقرة نعمت الله عليكم
 وما اتوا عليكم والآن لفظ نعمت الله عليكم اذ كنتم لتعلموا في الاعراب والذات
 نعمت الله عليكم اذ تم قوم في المائدة والرابع في ابراهيم بدوا نوت الله فمما لا يزال
 وان تعدوا نوت الله والذات دس ونعمت الله بهم يكونون في النحل والذات في
 يعرفون نعمت الله والشامز ايضاً في ما واسكروا نوت الله والتاسع في قوله نعمت
 ليكم والعاشرة في الفاظ اذروا نوت الله عليكم في المخرج والحاد عشر في قوله
 بنوت ربك كما من ثم اعلم ان التسمية ترمم بالهاء الا في خمسة مواضع اللواتي
 في الانفال فقد مضت مستترة الله ليز والذات في الثالث والرابع في فاطر الاستدلال
 فلن تجر استترة الله لولون بعد استترة الله والى خمس مما لا بد باستترة في
 والوقف عليها بالياء وكلمهم على الاين كونه والوقف لفظ لمة كتب بالهاء
 الا في موضعين موضع الدار في الاعراب والذات في قوله في سورة الزخرف
 والثالث في ما ايضاً امرات الخبز اللذان والرابع في القصص امرات في قوله

امرات الخبز اللذان والرابع في القصص امرات في قوله

والذات

والذات خمس والذات خمس في التعمير امرات في قوله لوط والذات في ما ايضاً
 امرات في قوله وللفظة كلمة ترمم بالهاء الا في خمسة مواضع اللواتي في الانفال
 وقتت كلمت ربك صدقاً والثاني في اللواتي في قوله ربك انظر والذات في قوله
 كلمت ربك على الذنوب فسقوا والرابع ايضاً في قوله كلمت ربك لا يؤمنون والذات في قوله
 كلمت ربك على الذنوب فسقوا والذات في قوله كلمت ربك لا يؤمنون والذات في قوله
 وقدمت التفسير الى وجرت في مصحفها كتابها المطول بغير الالف
 والذات ترمم بالهاء الا في موضعين اللواتي في الاعراب في قوله نعمت الله والذات في قوله
 الا نعت الله عليه ولفظ المعصية كتب بالهاء الا في موضعين اللواتي في قوله
 ومعصيت الرسول واذها وكر والله في قوله في قوله ومعصيت الرسول والذات في قوله
 ولفظ است ترمم بالياء في قوله في قوله من القرآن اللواتي في قوله في قوله
 يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله
 يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله
 في القصص يا ابيت استجره والذات في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله
 في قوله الوقف عليها بالياء ام بالهاء كما في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله
 بالياء ويصلون بالياء والباقي يقفون بالياء كما في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله يا ابيت في قوله

يتوجه جميع ما يخرج التوكيد بالجر والالف يعقبت في همه وقت عين في القصص وظلت
 في الزم وسوت في الرضاح وجمعت في الواو وابتعدت عن في التويم كيت كيتا
 باناء للظوت والوقف عليها باناء كما في الوصل وكلم متفقون على اللام كثر
 وابوعرو والكشف فانهم يقولون باناء لا باناء كوا الوصل باناء وقال ابو عمرو
 لفظ جئت حيث وقع في القرآن كيت باناء في الاف موضع واحد في الواو جئت
 نعم فانها كتب باناء ولفظ اللات والوتر واللات حين مناص في التويم في
 ورسالت باناء وقع رسم باناء والكشف يقف عليها باناء لا باناء في الوصل
 باناء ووليت باناء في اللات مجردة على الهمزة والالف ذوات في التويم كيت
 انما وقع ويقف عليها الكشف باناء ويصدر بالياء كوا باناء في قولهم يقولون باناء
 وانما باناء في يقفون عليها باناء كوا باناء في قولهم يقولون باناء
 عليها باناء ويصل باناء واحذفوا في ان الوقف على قوله اياما تروا
 في من سار على قوله وادركوا في التويم باناء بالالف ام باناء في الكشف
 يقفان بالالف في ايا وانما في ابرن ابو عمرو وابن عامر وعاصم فيهم متفقون
 على ما فرما والكشف يقف في وادركوا باناء والباء يقولون على اللام
 وترسم وادركوا باناء واحذفوا في ان الوقف على قوله ويكف باناء

دويكارة

دويكارة في القصص كيت في كيم فانما الكشف في يقف بالياء في قولهم في
 يقف على الكاف والها في يقفون بالتعريف وترسم بالياء والكاف المتصلة
 للالف فصل ثم علم ان لفظ المار ترسم منفصلا مما بعد في موضع اللام
 قال هو لاء القوم والنا في الكشف ما في هذا الكتاب والثالث في الفرق
 ما في الرسول والربع في العالج فما في الذين كفووا لهم في الوقف على ذلك
 اختلاف فانما في حمة وابر بن عامر وعاصم بان الوقف على اللام
 وانما ابو عمرو لفظ ان الوقف على الفظة ما واحذفوا في ايتها المؤمنون في التويم
 ويا ايتها حرة في الزحف في ايتها المتقلبان في التويم بان الوقف على اللام
 واحذفها في ايتها فانما في حمة وعاصم في يقفون بالسكون ويسون
 يقفون على الكاف وحذفوا الف والنا وابعرو ويقفون بالالف ويصلون في
 اللام ويحذفوا الف كما في يقفون على عامر بكسر اللام وهو اصله في اللام
 لمناسبة الياء في ايتها وانما في التويم ويا ايتها الذين آمنوا ويا ايتها
 حيث وقفتا وقف وقف بالالف وكلم متفقون على هذا واعلم ان القوم
 اتفقوا على ان لا يثبت وصل الهمزة في سورة بقره سورة بقره في
 سورة القيمة سورة بقره عيسى سورة المطففين بالبدء



ببارك وتعالى

الشك في

للقول لدولت قرآن

بل وقرآن الفجر ان قرآن

مشهود اقول ان

ها وحق الليل انتصا فيها

صلوات العباد تكتب

ان ابراهيم وقال ان

الليل كماله ليلة

باليزه باعكزه بالهوخ و آيسون الحليم ثم انهم قالوا الوقت حار خط

لفظه هو في اربعة مواضع او الاعراف لكيلا يوقرنا اليهود فيمنعوا من

وسموا فلما كانت هود وعمران في حرام مروقوا لولا رقتا لود من العطر

اربع مواضع او سبع الا ان ان في حرام عسل وحب الله الباطل

فاقرمت استعير مع الراع وعمران اقراسنغ الزبانية

بحواله ما يشك في الرد وقالوا ان التبريد ان عليه والله وقد في جميع

عظا سبعة عشر موضعاً او البقرة فاستبقوا الخيرات و ٢٥ في ما

خير يعلم الله وسموا الرجزان وما يعلم تأويله الا الله وقرآنه وقرآنا

من التاديب فاستبقوا الخيرات فقد علمه وفرعاً من ما ليس في

فيونس ان اشد الناس واما ايضاً في ما قاله روبر ورواية ان

و ٢٥ في ما من اذعوا الا الله وافر الرد بغير الله اللسان او ان

خلقها لادم في القرن للقرآن بالله و ٢٥ في ما من اذعوا الا الله

و ٢٥ في ما من اذعوا الا الله وافر الرد بغير الله اللسان او ان

و ٢٥ في ما من اذعوا الا الله وافر الرد بغير الله اللسان او ان

و ٢٥ في ما من اذعوا الا الله وافر الرد بغير الله اللسان او ان

و ٢٥ في ما من اذعوا الا الله وافر الرد بغير الله اللسان او ان

و ٢٥ في ما من اذعوا الا الله وافر الرد بغير الله اللسان او ان

و ٢٥ في ما من اذعوا الا الله وافر الرد بغير الله اللسان او ان

[Faint bleed-through text from the reverse side of the page]